

افترائیات علیه آخوند خراسانی

بهزاد حمیدیه - روزنامه رسالت (۳ تا ۱۷ مهر ۱۳۸۵)

قسمت اول

اشاره

سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمد کاظم خراسانی صاحب کفایه (۱۳۲۹- ۱۲۵۵ هجری قمری)، عنوان کتابی است که اخیراً (۱۳۸۵) توسط انتشارات کویر منتشر شده است. نویسنده کتاب، جناب آقای دکتر محسن کدیور، در مقدمه مختصر کتاب به جمع‌بندی نظرات سیاسی آخوند خراسانی (رحمه‌الله الواسعه علیه) پرداخته است و سپس طی ۹ فصل، اصل آن متونی از آخوند را که به نوعی به مسائل سیاسی مربوط می‌شوند همراه با تصحیح و تحقیق آورده است. مقدمه کتاب ۳۵ صفحه و اصل کتاب ۳۸۱ صفحه می‌باشد.

مصنف در مقدمه، ابتدا به اهمیت پرداختن به آخوند خراسانی اشاره می‌کند. سپس طی ۱۳ صفحه، اهم میزات مکتب سیاسی آخوند خراسانی را برمی‌شمارد و نهایتاً می‌نویسد: “به نظر می‌رسد ارائه همین چند نمونه برای ضرورت پرداختن به تدوین سیاست نامه خراسانی کافی باشد” (۱). عنوان‌های بعدی مقدمه عبارتند از: فهرست آثار آخوند خراسانی، تبیین مراد از آثار سیاسی، مشخصات مطالب سیاست‌نامه خراسانی و محدودیت‌های تحقیق.

جناب کدیور اصولاً هدف از تدوین این کتاب “سیاست‌نامه خراسانی” را “یافتن آرای متفاوت از آخوند خراسانی در حوزه سیاست” اعلام می‌دارد (۲). ایشان در این مقدمه، به ذکر چهار امر که آنها را “رای ابتکاری آخوند” می‌خواند اشاره اجمالی نموده، تفصیل و مابقی “آرای ابتکاری آخوند” را به کتاب دیگرش “مکتب سیاسی خراسانی” که در آینده به عنوان جلد دوم “سیاست‌نامه” نگاشته خواهد شد اشاره می‌دهد. چهار امر مزبور عبارتند از: ارتقای نقش عقل در اجتهاد و سیاست، انحصار ولایت مطلقه در ذات ربوبی و انکار مطلق ولایت مطلقه بشری، امتناع تحقق حکومت مشروع در عصر غیبت، سیاست‌ورزی فقیهان. در نوشتار حاضر، به بررسی انتقادی سه مورد اخیر خواهیم پرداخت.

درباره عنوان

عنوان نوشتار حاضر، “افترائیات علیه آخوند خراسانی” اگر تند و یقه‌گیرانه به نظر می‌رسد و ظاهراً با داب نویسنده مبنی بر نگارش‌های آکادمیک و مستند متعارض است، حکمتی دارد که عجالاً توضیح می‌دهم.

دکتر محسن کدیور، به عنوان پژوهشگر و نویسنده‌ای فعال، جایگاه محترمی دارند. اما باید اذعان کنم که بسی بالاتر از این حق‌الاحترام را مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بر ذمه حقیر دارند. کفایه الاصول مرحوم آخوند، صد سال، چراغ راه اجتهاد و ماده تدریس و تدریس حوزه‌های علمیه بوده است. محوریت علمی این کتاب گرانسنگ، آنچنان است که شروح و حواشی بسیار زیادی بر آن نگاشته شده تا آنجا که برخی، آنها را بالغ بر ۱۵۰ مورد دانسته‌اند (مقدمه کفایه‌الاصول، تحقیق جامعه مدرسین). نفی کامل و مطلق ولایت فقیه، پذیرش سکولاریسم (با نفی امکان برقراری حکومت مشروطه در زمان غیبت) و بالاتر از همه، نفی ولایت مطلقه پیامبر و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، اموری است که جناب دکتر کدیور، به مرحوم آخوند خراسانی رحمه‌الله علیه نسبت داده است. با این تصویر، مرحوم آخوند، در برابر ما، یک روشنفکر تندرو با تفکراتی کمابیش سروشی عرض اندام می‌کند. به‌تازده از این تصویر و حیرت‌زده از اینکه عالم سترگ و تاثیرگذاری همچون آخوند خراسانی به اردوگاه روشنفکران مدرن پیوسته است، به تاریخ مراجعه می‌کنیم. مخالفت او با سید حسن تقی‌زاده، مخالفت با ورود اندیشه‌های ضد دینی در مجلس مشروطه و وزارت‌خانه‌ها، قاطعیت در ارسال ۲۰ روحانی عالی‌رتبه برای نظارت به مجلس، تاکید بر اختصاص امور قضاء به فقیه واجد شرایط نافذالحکومه و خارج‌بودن آن از صلاحیت مجلس و... همه و همه در تاریخ موجودند. به نگاشته‌های علمی و فنی آخوند مراجعه می‌کنیم...؛ مطلب، کمابیش عکس آن چیزی است که دکتر کدیور برداشت کرده‌اند. این برداشت ناصواب، ساهمانه نیست تا آن را "افتراضات" نخوانم، بلکه محصول دخالت تام پیش‌فرض‌هایی است که عمده مساعی فکری دکتر کدیور در سالهای اخیر را از بی‌طرفی علمی دور داشته است. تندری عنوانم علیه دکتر کدیور، به جهت عمق تحریفی است که در گزارش ایشان از نظرات مرحوم آخوند وجود دارد و البته عمق ارادتی که به آخوند خراسانی، به عنوان یک اسلام‌شناس خبره و استاد ربانی هزاران طالب علم در سده اخیر دارم.

جناب آقای محسن کدیور، در کتاب مورد اشاره، نه تنها ذهنیات خویش را به متون آخوند خراسانی تحمیل می‌نماید، بلکه واقعیات تاریخی عصر مشروطیت را نیز در قالبی که خود می‌خواهد بازخوانی می‌کند. ایشان در گاهشمار پایانی کتاب (ص ۳۲۹)، در حوادث رجب سال ۱۳۲۷ هجری قمری، چنین آورده‌اند: "اعدام ایادی استبداد به حکم دادگاه انقلاب: مفاخرالملک، صنیع حضرت، شیخ فضل‌الله نوری و آجودانباشی مامور بمباران مجلس".

حیرت‌زا است که یک منتبع فاضل، شخصیت سترگی همچون شیخ فضل‌الله نوری را در کنار مامور بمباران مجلس، جزو ایادی استبداد بخواند! روزنامه حبل‌المتین در شماره ۴۸ مورخه ۱۱ جمادی‌الاول

۱۳۲۵ قمری در مقاله‌ای با اشاره به هجرت قهرآمیز شیخ فضل‌الله نوری به شهر ری، نوشته بود:

“مستبدین که آب و گل وجودشان از ظلم و اعتساف و بی‌رحمی سرشته،... صلاح چنان دانستند که به هر شیوه هست مسئله را دینی و مذهبی کرده به اسم شریعت بنیان اسلام را خراب کنند... این بود که به تدابیر عملی جناب حاجی شیخ فضل‌الله را فریب داده با خود متفق ساختند و لوای مخالفت را بلند نمودند” (۳). صور اسرافیل نیز از شیخ به عنوان عالمی دین‌فروش و مزدور دربار یاد کرد که ماموریت دارد تا کار آزادی‌طلبان و مشروطه‌خواهان را به یکباره بسازد (۴). اما در بیانات شیخ فضل‌الله نوری خطاب به سیدعبدالله بهبهانی و هیئت همراه که برای بازگرداندن شیخ به بارگاه حضرت عبدالعظیم رفته بودند آمده است: “تاسیس اساس این مجلس با اقدامات من و شما بود که به همراهی یکدیگر این کار عمده را از پیش برداشتیم. بلکه اگر من همراهی نمی‌کردم و چهار هزار تومان از بانک استقراض نمی‌کردم و مخارج دویست سیصدنفر همراهان راه قم و توقیف قم را نمی‌دادم شماها هیچ‌وقت به مقاصد خود نائل نمی‌شدید بلکه دچار هزاران صدمه و محنت فراوان می‌شدید” (۵). تهمت استبدادخواهی و سلطنت‌طلبی به شیخ فضل‌الله نوری که پیش از اجرای حکم اعدام، پیشنهاد پناهندگی به سفارت‌های دول خارجه را قاطعانه رد نموده، بدینسان بر مقاصد الهی و دینی خود صحه کامل نهاد، طرفه افتراپی است که البته از دست “روشنفکری” منحط به آسانی برمی‌آید، اما زبینه دکنتر محسن کدیور نیست. اعتراض بی‌باکانه شیخ بر ورود عناصر سکولار و غربزده به مجلس و تلاششان جهت مدرنیزاسیون بی‌ترمز کشور مسلمان ایران، همان چیزی بود که علمای نجف نیز پس از چهار سال و اندی حمایت بی‌دریغ از مشروطیت و پس از آنکه موضوع بر ایشان منقح شد، بدان گراییدند؛ مرحوم آیت‌الله نائینی، نسخ کتاب “تنبیه الامه” را جمع‌آوری نمود (۶) و آخوند ملاعبدالله مازندرانی در پاسخ بادامچی از مشروطه‌خواهان آذربایجان نوشت: “... اگر خبر از وضع معاش‌ها و استخدام مستخدمین و تلف مالیه ملت در چه مصارف و عدم صرف آن در تشکیل قشون نظامی که برای چه غرض و چه مقصد بوده داشته باشید باید عوض اشک، خون گریه کنید که این همه زحمات را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن [تقی زاده و...] گرفتار شدیم، کشف‌الله تعالی هذه الغمه عن المله” (۷).

امام راحل رحمه‌الله با بصیرت عمیقی که در مورد تاریخ معاصر ایران داشتند یکبار در سال ۱۳۵۹ بیان داشتند: “... راجع به همین مشروطه و اینکه مرحوم شیخ فضل‌الله نوری رحمه‌الله ایستاد که مشروطه باید مشروع باشد باید قوانین موافق اسلام باشد. در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجی‌ها که یک همچو قدرتی را در روحانیت

می‌دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل‌الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالی‌ه را یک دادگاه درست کردند و... در میدان توپخانه شیخ فضل‌الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند" (۸).
در شماره بعد به ممیزات مکتب سیاسی آخوند آنگونه که دکتر کدیور قرائت کرده است خواهیم پرداخت.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سیاست‌نامه، ص. بیست و یک
- ۲- همان، ص. نه
- ۳- تقوی، سیدمصطفی، فراز و فرود مشروطه، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴
- ۴- همان
- ۵- فراز و فرود مشروطه، ص ۱۳۹
- ۶- روزنامه حبل‌المتین، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، صص ۲۱-۲۰، به نقل از فراز و فرود مشروطه، ص ۳۶۸
- ۷- فراز و فرود مشروطه، ص ۳۶۷
- ۸- صحیفه نور، جلد ۱۳، ص ۱۷۵

.....

قسمت دوم

ممیزات مکتب سیاسی آخوند به روایت دکتر کدیور

حال به بیان تفصیلی سه مورد از ممیزاتی که محسن کدیور برای مکتب سیاسی آخوند خراسانی برمی‌شمارند می‌پردازیم: (۱)

۱- تقید ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام

جناب محسن کدیور خاطر نشان می‌سازند که رای مشهور شیعه قبل و بعد از آخوند خراسانی، اطلاق ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام بوده است، به این معنا که اولیای معصوم، صاحب ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم هستند و اختیار ایشان از اختیار خود مردم بر خودشان بیشتر است و تمامی اوامر و نواهی صادره از ایشان، اعم از احکام شرعی و عرفی و خصوصی و عمومی واجب‌الاتباع است.

سپس دکتر کدیور، نظر آخوند خراسانی را در این زمینه، مخالف مشهور و استادش شیخ اعظم انصاری می‌شمارد. آخوند خراسانی به اعتقاد دکتر کدیور، ولایت مطلقه را منحصر در ذات ربوبی دانسته، ولایت تشریحی پیامبر و ائمه را مقید به کلیات مهم امور سیاسی دانسته است. پیامبر و امام در حوزه امور خصوصی یا امور جزئی متعلق به اشخاص ولایتی ندارد. احکام شارع نظیر مالکیت، ازدواج، ارث و... بر همگان حتی پیامبر و امام به یکسان لازم‌الاجراست و سیره ایشان نیز نشان می‌دهد که همواره حریم شرعی را در زندگی خصوصی و شخصی مردم رعایت می‌کرده‌اند. این رای که دکتر

کدیور، آن را "رای شجاعانه" می‌خواند، (۲) مورد اعتراض نائینی (تعلیقہ مکاسب، تقریرات بحث النائینی، محمد ثقلی الأملی ۳۳۲/۲) و شیخ محمدحسین غروی اصفهانی مشور به کمپانی (حاشیه مکاسب ۲۱۲/۱) واقع شده است.

بررسی انتقادی

برای آگاهی دقیق‌تر از نظریه آخوند خراسانی، ابتدا توجه به عبارتی از "تقریرات القضاء" ضروری است. در اوایل بحث مزبور، مرحوم صاحب کفایه، راجع به منصب رفیع قضا می‌فرماید:

... الواجب تحصیل التهیو و الاستعداد لتحمل هذا المنصب الرفیع الذی هو غصن من شجره الریاسه المطلقه و السلطه الحقه القائمه بالنفس الشریفه النبویه و الولویه... (۳)

مشاهده می‌شود که ایشان در عبارت مزبور، به صراحت، سخن از "ریاست مطلق" و "سلطه حقه"

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام رانده‌اند و منصب قضا را شعبه‌ای از این ریاست مطلق دانسته‌اند.

حال باید به سراغ "تعلیقات مکاسب" رفت. شیخ اعظم انصاری (ره) در مکاسب می‌نویسند: "مقتضی

الاصل عدم ثبوت الولاية بشیء من الامور المذكوره. خرجنا عن هذا الاصل فی خصوص النبی و الائمة

صلوات الله عليهم اجمعين بالادله الاربعه. قال الله تعالی: "النبی اولی بالمومنین من انفسهم"، و "ما کان

لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امر ان یكون لهم الخیره من امرهم"، "فلیحذر الذین یخالفون عن

امره ان یصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم"، "و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"، و انما

ولیکم الله و رسوله..."، "الآیه الی غیر ذلک...". یعنی صاحب مکاسب، به دلیل آیات مزبور، پیامبر و

ائمه علیهم السلام را از این اصل اولی که هیچ احدی دارای ولایت بر دیگران نیست استثناء می‌داند.

مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه این بخش از مکاسب می‌نویسند:

فی دلاله ما دل من الآیات و الروایات الداله علی وجوب الاطاعه او حرمة المخالفة علی الولاية نظر

لعدم الملازمة بینهما كما لا یخفی لکن فی هذه الآیه (ای آیه "النبی اولی بالمومنین...") و ما یشابها من

الآیات و الروایات الداله علی الاولویه کفایه. (۴)

یعنی دلالت آیات و روایاتی که وجوب اطاعت یا حرمت مخالفت را می‌رسانند بر ولایت نبی و امام،

قابل تأمل و خدشه است زیرا تلازمی میان وجوب اطاعت و ولایت وجود ندارد و این امر آشکاری است.

اما آیه "پیامبر به مومنین از خودشان اولویت دارد" و آیات و روایات مشابه آن که دلالت بر اولویت نبی

و امام بر مومنین دارند، کافی‌اند (تا ولایت نبی و امام را اثبات کنند).

بنابراین، صاحب کفایه، نهایتاً ولایت نبی و ائمه علیهم السلام را از برخی نصوص دینی استخراج کرده است و چون نصوص، مطلقند، در «تقریرات القضاء» به «ریاست مطلقه» نبوی و ولوی، تصریح فرموده است.

اعظمت حق نبی و امام و نفوذ تصرفات آنان در اموال و انفس نیز در حاشیه بعدی آخوند خراسانی بر مکاسب مورد تصریح قرار گرفته است:
... ان العقل يستقل بنفوذ تصرف اولیاء النعم و من هم الواسطه بین الله تبارک و تعالی و کافه الامم فی الاموال و الانفس فانهم اولی بهما من الانفس. (۵)

در شماره بعد آن بخش از حواشی آخوند بر مکاسب که دکتر کدیور بدانها استناد کرده است مورد بررسی قرار می‌گیرند.

پی‌نوشتها:

- ۱- مرجع مطالب نقل شده از دکتر کدیور (مگر مواردی که در پاورقی مشخص شده‌اند) در این نوشتار عبارت است از: محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه (-۱۳۲۹ ۱۲۵۵ هجری قهری)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۵
- ۲- سیاست نامه، ص ۱۲
- ۳- همان، ص ۹۹
- ۴- همان ص ۵۸
- ۵- همان، صص ۵۸-۵۹

قسمت سوم

در نوشتار قبل بیان شد که یکی از ممیزات انتسابی به آخوند خراسانی از سوی دکتر محسن کدیور، تقید ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام است.

در این رابطه، آن بخش از حواشی آخوند خراسانی بر مکاسب که مورد استناد دکتر محسن کدیور قرار گرفته است، چنین است:

فاعلم انه لا ريب في ولايته في مهام الامور الكليه المتعلقة بالسياسه التي تكون وظيفه من له الرياسه و اما في الامور الجزئيه المتعلقة بالاشخاص كبيع دار و غيره من التصرف في اموال الناس ففيه اشكال مما دل على عدم نفوذ تصرف احد في ملك غير الا باذنه و انه لا يحل مال الا بطيب نفس مالکه و وضوح ان سيره النبي صلى الله عليه و آله انه يعامل مع اموال الناس معامله سائر الناس و مما دل من الآيات و الروايات على كون النبي و الامام اولی بالمومنين من انفسهم. و اما ما كان من الاحكام المتعلقة بالاشخاص بسبب خاص من زواج و قرابه و نحوه فلا ريب في عدم عموم الولايه له و ان يكون اولی بالارث من

القريب و اولی بالازواج من ازواجهم و آیه “النبي اولی بالمومنین” انما يدل على اوليته صلى الله عليه و آله فيما لهم الاختيار لا فيما لهم من الاحكام تعبدا و بلا اختيار.

بقی الکلام فی انه هل يجب على الناس اتباع اوامر الامام و الانتهاء بنواهیہ مطلقا و لو فی غیر السياسات و غیر الاحکام من الامور العادیه او يختص بما كان متعلقا بهما؟ فيه اشکال و القدر المتقین من الآيات و الروایات و جوب الاطاعه فی خصوص ما صدر منهم من جهة النبوه او الامامه. (۱) عبارت فوق، بسیار فنی است و دکتر کدیور، در قرائت آن به خطا رفته‌اند. توضیح آن که دکتر کدیور دو نکته را از عبارات فوق، استنباط کرده‌اند، نفی ولایت پیامبر و امام در: ۱- حوزه امور خصوصی و ۲- امور جزئیة متعلق به اشخاص. خطای قرائت ایشان از عبارت فنی فوق در ترجمه‌ای که از آن ارائه داده‌اند (سیاست نامه، ص ۱۱) مشخص است.

واقع امر آن است که جناب آخوند خراسانی، در دو مورد، نظر قاطع بیان داشته‌اند و در یک مورد، متوقف شده، نظری ابراز نداشته‌اند:

۱- در مورد “مهام الامور الکلیه المتعلقة بالسیاسه التی تکون وظیفه من له الریاسه”، حکم و نظر قاطع به ولایت نبی و امام داده‌اند.

۲- در مورد “الاحکام المتعلقة بالاشخاص بسبب خاص” نیز قاطعانه به عدم ولایت نظر داده‌اند.

۳- اما در مورد “الامور الجزئیة المتعلقة بالاشخاص”، متوقف شده، تنها به ذکر دلایل له و علیه ولایت در آن بسنده کرده‌اند.

عبارت “فقیه اشکال” با دو عبارت “من” ابتدائیة، یکی در “مما دل على عدم نفوذ تصرف احد فی ملک غیره الا باذنه...” و دیگری در “مما دل من الآيات و الروایات على كون النبي و الامام اولی بالمومنین من انفسهم” تعقیب شده است. جایگاه “من” دوم را که دلیل به نفع وجود ولایت نبی و امام در امور جزئیة متعلق به اشخاص می‌باشد، جناب دکتر کدیور تشخیص نداده‌اند و آن را به وجهی ناخوانا به عبارت بعد وصل کرده‌اند (ترجمه در سیاستنامه، ص: ۱۱) و اما آیات و روایاتی که بر اولویت پیامبر (ص) و ائمه (ع) بر مومنان از خودشان دلالت دارند... نسبت به احکام متعلق به اشخاص به سبب خاص از قبیل زوجیت و قرابت و مانند آنها تردیدی در عدم عموم ولایت ایشان نیست.”!

در دو مورد ۱ و ۲، به نظر نمی‌رسد، رای مرحوم آخوند، چندان بدیع و آنچنان که دکتر کدیور می‌گوید “رای شجاعانه” باشد. کدام فقیه شیعی معتقد بوده است که نبی و امام، به زنان مومنه از شوهرانشان، اولی و سزاوارترند و آنان بدون رعایت سبب شرعی (از رعایت طلاق، عده و انعقاد عقد جدید) حق دارند...، یا آن که زنان مومنه به نبی و امام محرم‌اند و می‌توانند بدون حجاب شرعی نزدشان حاضر

شوند، چه اینکه نبی و امام، از برادر و پدر و سایر محارم، اولی هستند!!! در مورد ۳ نیز مرحوم آخوند، رای صادر نکرده‌اند تا “رای شجاعانه” باشد یا نباشد. حتی ممکن است کسی به قرینه عبارت آخوند در “تقریرات القضاء” که مشتمل بر اطلاق سلطنت نبی و امام بود، تمایل او را به ثبوت ولایت در مورد ۳ استنباط نماید. خصوصاً آن که مرحوم آخوند در ذیل عبارت شیخ انصاری مبنی بر سلطنت مطلقه امام بر رعیت (۲)، هیچ تحشیه‌ای ننگاشته‌اند که ظهور در همدلی دارد.

نتیجتاً، نظر مرحوم آخوند در بحث اطلاق ولایت نبی و امام، تفاوت چشمگیری با سایرین ندارد و تنها تفاوت، توقفی است که درباره “امور جزئیة متعلقه به اشخاص” آن هم فقط در یک موضوع از “تعلیقات المکاسب” ابراز داشته‌اند. آیا این توقف و عدم صدور رای را می‌توان “رای شجاعانه” خواند؟! به علاوه، حتی اگر بپذیریم مرحوم آخوند معتقد به حصر و تقید ولایت نبی و امام در امور مهم و کلی سیاسی بوده است- امری که در تعارض آشکار با تعبیر او در “تقریرات القضاء” است- چرا چنین رای را باید “شجاعانه” خواند؟! اگر کسی امروزه مدعی گردیدن زمین به دور ماه شود، آیا می‌توان سخن بی‌بنیه و خام او را تنها به استناد مخالفتش با عموم، “رای شجاعانه” خواند؟! بنابراین جناب دکتر کدیور، پیش از “شجاعانه” خواندن چنین عقیده‌ای، ابتدا باید از قوام و استحکام علمی آن سخن براند و آنگاه پس از اثبات اسناد آن به آخوند خراسانی، شجاعت او را بستاید (اما متأسفانه ایشان از هر دو امر سر باز زده است). در شماره بعد، به دومین ممیزه‌ای که دکتر کدیور به مکتب سیاسی آخوند نسبت می‌دهد خواهیم پرداخت.

پی‌نوشتها:

- ۱- سیاست‌نامه، صص ۶۰-۶۱
- ۲- “و بالجمله فالمستفاد من الدله الاربعه بعد التبع و التامل ان للامام سلطنه مطلقه علی الرعيه من قبل الله تعالی و ان تصرفهم نافذ علی الرعيه ماض مطلقاً” (سیاست‌نامه، ص ۵۹)

قسمت چهارم

حال دومین ممیزه مکتب سیاسی آخوند خراسانی صاحب کفایه رحمه الله علیه، به روایت دکتر محسن کدیور را بررسی می‌کنیم.

عدم امکان حکومت مشروعه در زمان غیبت

جناب دکتر کدیور، بخشی از یک نامه آخوند خراسانی را مورد استناد قرار می‌دهند تا ثابت کنند ایشان در زمان غیبت، هیچ حکومتی را مشروعه نمی‌داند، هرچند حکومت عادلانه، مشروع است.

و سلطنت غیر مشروع و دو قسم است: عادلانه نظیر مشروطه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین باشد و ظالمانه جابر است آن که حاکم مطلق یک نفر مطلق العنان خودسر باشد. البته به صریح حکم عقل و به فسیح منصوصات شرع، غیر مشروع عادلانه مقدم است بر غیر مشروع جابر و... دفع افسد و اقیح به فاسد و قبیح واجب است، چگونه مسلم جرات تفوه به مشروعیت سلطنت جابر می‌کند و حال آنکه از ضروریات مذهب جعفری (ع) غاصبیت سلطنت شیعه است.

جناب کدیور چنین می‌نویسند: "خراسانی در عبارت فوق، نکات بدیهی را مطرح می‌کند. نکته اول: تفاوتی است که او بین حکومت مشروع و منطبق بر شرع و دین و قابل استناد به صاحب شریعت و حکومت مشروع مجاز به لحاظ شرع و دین می‌گذارد. او حکومت غیر مشروع عادلانه را به لحاظ شرعی مجاز و ممکن می‌شمارد، هر چند به آن اطلاق مشروع (اسلامی) را مجاز نمی‌شمارد. در حکومت مشروع، حاکم، منصوب و منصوص از جانب خداوند است.

... در عصر غیبت، به نظر خراسانی ملاک صحت حکومت، عدالت و دادگری است... او با شجاعت، عادل را اعم از معصوم و غیر معصوم دانست... عدالت به نظر وی با عقل جمعی و نظارت و توزیع قدرت حاصل می‌شود." (۱)

بررسی انتقادی

سزاوار است جهت اشراف به بافتی که عبارت فوق الذکر آخوند در آن به کار رفته است، نامه شماره ۳۶ مرور شود. در این نامه، مرحوم آخوند بیان فرموده‌اند:

... بقا به حالت استبداد، العیاذ بالله علت امه انقراض سلطنت مستقله طریقه حقه اثنا عشریه صلوات الله علیهم است... پس به مقتضای تکلیف شرعی... رفتار نموده آنچه متعلق به تاسیس دار الشورا و اجتماع هیئت جمعی از موثقین و متدینین بود، در خصوص کبرای کلیه و صغرای شخصیه مجلس دار الشورا نوشتیم که مخالفت همین مجلس منعقد در بهارستان، حرام... است...

در عبارت فوق، کاملاً آشکار است که کنار نهادن استبداد از طریق تاسیس دار الشورا، از آن روی تکلیف شرعی قلمداد می‌گردد که در شرایط فعلی آن روزگار، تنها راه حفظ سلطنت مستقله طریقه حق اثنا عشریه بوده است. البته در جای خود روشن است که فقهی همچون آخوند، نظام سلطنت موروثی را مطلوب بالذات نمی‌دانسته، بلکه آن را نیز تنها به عنوان وسیله و آلتی جهت حفظ استقلال کشور شیعی و جلوگیری از تسلط کفار بر شیعیان، مورد حمایت قرار می‌داده است. شاهد این نکته در عبارت بعدی دیده می‌شود:

پس امروزه تکلیف عموم مسلمانان قهرا همین است که ترک مسلک خبیث استبداد نموده و در تحصیل این مشروع مقدس که اقامه دارالشورای ملی و اجرای قانون مساوات قرآنی می‌باشد غایت جهد را مبذول دارند تا از برکت آن بتوانند حفظ سلطنت اسلامی را نموده باشند... امروزه قهرا عامه مسلمین بر این وظیفه شرعیه عقلیه محض حفظ سلطنت استقلالیه اسلامی مکلفند و متمرّد از آن یا جاهل و احمق است یا معاند دین حنیف اسلام.

بنابراین، مرحوم آخوند، مشروطیت را به عنوان مقدمه رفع استبداد که خود، مقدمه بقای سلطنت قاجاریه و مآلاً استقلال کشور شیعی بوده است مورد حمایت قرار داده و وجوب آن را به عنوان حکم ثانوی مطرح فرموده است. این حکم ثانوی بنا بر مصالح زمان است و باید کاملاً در بافت و شرایط زمانی و مکانی خود لحاظ شود (شرایطی که حملات اجانب جهت تجزیه کشور شیعی ایران، مهم‌ترین دغدغه و نگرانی مراجع عظام بوده و تسلط همه جانبه سلاطین قاجار، هیچ جایی برای اندیشیدن به ولایت و حکومت فقیه باقی نمی‌گذارد است. تنها طریق احقاق حقوق ملت و جلوگیری از تسلط کفار، در چنین اوضاعی، تشکیل مجلس و استقرار مشروطیت بوده و لا غیر).

در ادامه نامه مزبور، این معنا یعنی نگاه آلیت و طریقت به مشروطه بیشتر تبیین شده است: و اگر فرض خلاف واقع بکنیم که با وضع استبداد و اساس ظلم به عادت دیرینه نیز استقلال ایران از تائید الهی و برکت حجت عصر عجل الله فرجه باقی خواهد بود، مع ذلک سلطنت مشروطه و عدالت و مساوات در کلیه امور حسبیه، به شرع، اقرب از استبداد است. بدیهی است، عقول عدیده، جهات خفیه و کامنه اشیا را بهتر از یک عقل ادراک می‌کند...

مرحوم آخوند، در این عبارت بیان می‌کند که اگر طریقت و آلیت مشروطه را در نظر نگیریم، علی القاعده آن حکم ثانوی وجوب شرعی، از آن برداشته می‌شود و تنها می‌توان از اقربیت "سلطنت مشروطه" به شرع سخن گفت. معنای ضمنی اقرب به شرع بودن، عدم انطباق بر شرع است. بنا بر این مرحوم آخوند از سلطنت مشروطه دفاع می‌فرماید. حال یا از باب وجوب شرعیه به جهت ضرورت زمان و یا از باب اقربیتش به شرع به جهت اشمال بر عدالت و مساوات. مرحوم آخوند سپس با قبول ضمنی عدم انطباق سلطنت مشروطه بر شرع، متذکر می‌شوند که سلطنت پیشین یعنی سلطنت استبدادیه نیز منطبق بر شرع نبوده تا گفته شود که تبدیل این به آن، خروج از دایره شریعت است، بلکه در واقع، خروج از امر غیر شرعی بعید از شرع به امر غیر شرعی اقرب به شرع است:

گذشته از این ، مگر سلطنت استبدادیه شرعی بوده، از تغییر و تبدیل آن به سلطنت مشروطه به دسیسه عمرو عاصی عنوان مشروعه نموده محض تشویش اذهان عوام و اغلوطه دلفریب باعث این همه فتنه و فساد گشته، سفک دماء ... نمودند؟

وا عجباً چگونه مسلمانان خاصه علمای ایران ضروری مذهب امامیه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصدی امور عامه ناس و رتق و فتق کارهای قاطبه مسلمین و فیصل کافه مهام به دست شخص معصوم و موید و منصوب و منصوص و مامور من الله باشد مانند انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم و مثل خلافت امیرالمومنین علیه السلام و ایام ظهور و رجعت حضرت حجت علیه السلام اگر حاکم مطلق، معصوم نباشد، آن سلطنت، غیر مشروعه است، چنانکه در زمان غیبت است. اولاً با توجه به قرائن حالیه و مقامیه که پیشتر ذکر شد و با توجه به کلمه "سلطنت" در عبارت "اگر حاکم مطلق، معصوم نباشد، آن سلطنت، غیر مشروعه است، چنان که در زمان غیبت است"، نشان از آن دارد که "ولایت فقیه" کاملاً مغفول و غیر ملحوظ است و سخن محروم آخوند راجع به سلطنتهایی مانند قاجاریه است و عبارات فوق دقیقاً در برابر تاکید مرحوم شیخ فضل الله نوری بر اینکه مشروطه باید مشروعه باشد نگاشته شده‌اند. البته به ادله‌ای که بیان آنها در مجال حاضر، میسر نیست، نزاع آخوند و نوری، لفظی و صوری است، اما مقصودم آن است که نباید فراموش کرد نفی مشروعه بودن هرگونه حکومتی در زمان غیبت، در بافت سلطنت مطرح شده است و به اصطلاح فنی، نسبت به ولایت و حکومت فقیه، در مقام بیان نبوده است تا به اطلاق آن نفی تمسک شود. خصوصاً آن که جناب آخوند، چنان که بعد از این خواهد آمد، به ولایت مطلقه فقیه قایل نبوده‌اند، بنابر این، "ولایت فقیه" اساس داخل در عنوان "حاکم مطلق" در عبارت "اگر حاکم مطلق، معصوم نباشد، ..." نیست و تخصصاً از آن خارج است.

عبارات بعدی این نامه، گویاترند و در شماره بعد بدانها خواهیم پرداخت.

پی نوشت:

۱- سیاست نامه ، ص ۱۴

قسمت پنجم

در شماره پیشین به بررسی تحلیلی نامه ۳۶ آخوند خراسانی پرداختیم تا نشان دهیم، ایشان در پی نفی هرگونه حکومت مشروعه‌ای در عهد غیبت نیستند. عباراتی از این نامه تحلیل شدند. حال ادامه نوشتار.

مرحوم آخوند بعد از این در عبارتی گویاتر، سلطنت را به دو قسم تقسیم کرده‌اند که به روشنی، نشانگر مغفول بودن و مورد بحث نبودن حکومت فقها (که بنابر رای آخوند، سلطنت و حکومت مطلقه نیست) در تقسیم مزبور است:

“و سلطنت غیر مشروعه دو قسم است: عادله نظیر مشروطه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین باشند و ظالمه جابره است آنکه حاکم مطلق، یک نفر مطلق العنان خودسر باشد. البته به صریح حکم عقل و به فصیح منصوصات شرع، غیر مشروعه عادله مقدم است بر غیر مشروطه جابره و به تجربه و تدقیقات صحیح و غور رسی‌های شافیه مبرهن شده که نه عشر تعدیات دوره استبداد در دوره مشروطیت کمتر می‌شود، دفع افسد و اقبیح به فاسد و قبیح واجب است. چگونه مسلم، جرات نفوه به مشروعیت سلطنت جابره می‌کند و حال آنکه از ضروریات مذهب جعفری (ع) غاصبیت سلطنت شیعه است...”

تعبیر “دفع افسد و اقبیح به فاسد و قبیح”، حاکی از آن است که سلطنت مشروطه، فاسد و قبیح است، اما از باب دفع افسد به فاسد، ممدوحیت مشروط و موقت یافته است. اما جای این سؤال از مرحوم آخوند وجود دارد که آیا در زمان غیبت، هیچ حکومت صالح و ممدوحی وجود ندارد؟ از آنجا که ایشان ولایت فقیه را پذیرفته‌اند (و بعد از این توضیح داده خواهد شد)، می‌توان بنابر مبانی آخوند، آن حکومت صالح ممدوح را بر حکومت فقها منطبق دانست. خصوصاً آنکه ولایت فقیه، در اعتقاد حامیان آن، منصوب و معجول از سوی معصوم است و لذا ولایت فقیه را نباید قسمی در مقابل ولایت و سلطنت معصوم تلقی کرد.

جمع بندی

در مجموع، نکاتی که جناب کدیور، به عنوان “نکات بدیع” از مطالب آخوند خراسانی استنباط کرده‌اند، همگی مخدوشند. آخوند خراسانی، به خلاف استنباط دکتر کدیور، تفاوت میان “حکومت مشروعه” و “حکومت مشروع” یعنی مجاز به لحاظ شرع و دین نمی‌گذارند. تنها امری که ایشان در مورد “حکومت غیر مشروعه عادله” مطرح فرموده‌اند، اقربیت به شرع است، نه اینکه آن را “به لحاظ شرعی، مجاز و ممکن” بشمارد. بلکه آنچنان که دیدیم ایشان حتی تعبیر “فسد و قبیح” را در مورد سلطنت مشروطه به کار برده‌اند و اصولاً بحث ایشان در قالب حکومت سلطنتی و سلطه مطلقه است و نسبت به ولایت فقیه، اثباتاً یا نفیاً ساکت است.

با توجه به آنچه گذشت، این عبارت دکتر کدیور که در “عصر غیبت، به نظر خراسانی، ملاک صحت حکومت، عدالت و دادگری است”، کاملاً دور از حقیقت است و آخوند خراسانی، تنها در دوران امر میان

سلطنت استبدادی و سلطنت مشروطه مبتنی بر عدالت، دومی را "مقدم" می‌داند آن هم از باب "دفع افسد به فاسد". البته عبارت "ملاک صحت حکومت"، که دکتر کدیور به کار برده است، خود، از ابهام زیادی برخوردار است، زیرا معلوم نیست، این صحت، عقلانیت است یا جواز شرعی یا چیز سومی. در هر حال، قطعاً نمی‌توان کنار نهادن فقاهت از "ملاک مشروعیت حکومت در عصر غیبت" را بر عبارات آخوند خراسانی تحمیل کرد.

این عبارت دکتر کدیور که می‌گوید: " [آخوند خراسانی] با شجاعت، عادل را اعم از معصوم و غیر معصوم دانست" نیز به دور از روح تحقیق است؛ اگر به مجموع عبارات آخوند رجوع شود، مشاهده می‌شود که ایشان، عدالت تام و حقیقی را به حکومت غیر معصوم نسبت نمی‌دهد، چه اینکه یکجا می‌فرماید: "به تجربه... مبرهن شده که نه عشر تعدیات دوره استبداد در دوره مشروطیت کمتر می‌شود" و در عبارت بعد می‌نویسد: "دفع افسد و اقبیح به فاسد و قبیح واجب است" و هر دو عبارت نشان می‌دهند که سلطنت مشروطه، به عدالت اقرب است نه آنکه عادل مطلق و حقیقی باشد. حال، آیا گفتن این سخن که بهری از عدالت در نزد غیر معصوم نیز یافت می‌شود، سخنی بدیع و تازه است یا بیانش، "شجاعت" می‌خواهد و گوینده‌اش، عالم شجاعی بوده است؟! دکتر کدیور ظاهراً از اینکه توانسته است با قرائتی متأسفانه نادرست، عبارات مرحوم آخوند خراسانی را به پیش‌فرضهای ذهنی و مکنونات خویش بازگرداند، خوشوقت شده، با شجاعانه خواندن آرای آخوند، به خود و آرایش می‌بالد. آیا نه آن است که عدالت، قرار دادن هر چیز در جای خویش است و اطلاع از استحقاق و سزاواری هر چیز در جهان وجود، جز از معصوم بر نمی‌آید؟! آیا تکامل مستمر عقل بشری، حاکی از لزوم خضوع آن و احتراز از غره شدن به خویشتن نیست تا آنکه خود را در کنار معصوم به عنوان عادل همسنگ او قرار ندهد؟! اگر مقصود، حیازت پاره‌ای از عدالت توسط غیر معصومین است که این، سخن تازه و شجاعانه‌ای نیست و همگان بدان اعتراف دارند.

در شماره بعد به بررسی مهمترین محور بحث دکتر کدیور یعنی انتساب مخالفت کامل با ولایت فقیه به آخوند خراسانی پرداخته خواهد شد.

قسمت ششم

مهمترین نکته‌ای که دکتر محسن کدیور به آخوند خراسانی رحمه الله نسبت می‌دهد، مخالفت اکید و عمیق با ولایت فقیه چه به صورت مطلقه و چه به صورت مقیده است.

ولایت فقیه

دکتر کدیور از دو نظر، در باب ولایت فقیه در عصر خراسانی یاد می‌کند، یکی نظر نراقی و صاحب جواهر که ولایت عامه فقیه را عملاً و نظراً از مسلمات و ضروریات فقه می‌شمارند و دیگری نظر شیخ اعظم در مکاسب که به انکار ولایت عامه فقها می‌پردازد. خراسانی به اعتقاد محسن کدیور، به استادش شیخ اعظم اقتدا کرده است و در تعلیقات مکاسب می‌نویسد: «ثبوت اختیارات امام (ع) برای فقیه، محل اشکال و بحث است.» سپس تک تک روایات را از حیث دلالت بر ولایت فقیه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و سپس جداگانه عدم دلالت هر یک را بر ولایت عامه فقها اثبات می‌کند. دکتر کدیور همچنین ذکر می‌کند که «خراسانی علاوه بر تعلیقات مکاسب در تقریرات قضایش نیز بر انکار ولایت فقیه تأکید می‌کند.» (۱) پس از این عبارات مرحوم آخوند از «تقریرات القضاء» را بررسی خواهیم کرد تا معلوم شود، دعوی دکتر کدیور، چه میزان بی‌پایه است. دکتر کدیور همچنین می‌نویسد: «می‌توان به جرات ادعا کرد که خراسانی مبارزترین فقیه منکر ولایت فقیه است.» (۲) باز پس از این خواهد آمد که احکام صادره از خراسانی در جریان مبارزه، کاملاً حکومتی بوده و حاکی از ولایت و حکومتی بوده است که ایشان ناگفته برای خویش به عنوان «رئیس روحانی» مردم قایل بوده‌اند.

محسن کدیور از این فراتر می‌رود و انکار ولایت فقیه از سوی خراسانی را به معنی نفی هر سه نوع ولایت فقیه می‌شمارد: ۱- ولایت تصرف در جان و مال مردم، ۲- جواز تصرف در عامه امور مجاز شرعی و ۳- ولایت در امور حسبیه.

در زیر به بررسی تفصیلی دعاوی دکتر کدیور می‌پردازیم.

نوع اول ولایت فقیه

نوع اول: «ولایت مطلقه به معنای ولایت تصرف در جان و مال مردم فراتر از احکام اولی و ثانوی شرعی و جواز انجام هر آنچه ولی مطلق مصلحت بداند ولو ترک واجب و فعل حرام.» دکتر محسن کدیور معتقد است: «خراسانی، ولایت مطلقه را نه تنها برای فقها باور ندارد، بلکه ولایت مطلقه پیامبر و ائمه را نیز نمی‌پذیرد. او ولایت مطلقه بشری را مطلقاً مردود دانسته، هر نوع ولایت انسانی را مقیده ارزیابی می‌کند...».

در شماره‌های پیشین نوشتار حاضر، نشان داده شد که مرحوم آخوند تنها یک مورد را قاطعانه از ولایت نبی و ائمه استثناء نموده‌اند یعنی «الاحکام المتعلقة بالاشخاص بسبب خاص» (مانند زوجیت و ارث)، استثنایی که مورد خلاف میان فقهای دیگر نیست. در مورد «الامور الجزئیه المتعلقة بالاشخاص» نیز یکجا بدون هیچ اظهار نظری، سکوت اختیار کرده‌اند، اما در برخی مواضع، از اطلاق سلطنت و

ولایت نبی و امام به تصریح یاد کرده‌اند. نهایتاً نمی‌توان قول به عدم ولایت مطلقه نبی و امام را به مرحوم آخوند در برابر دیگر فقها نسبت داد.

اما طرفه در اینجا، حدیث “ولایت تصرف در جان و مال مردم فراتر از احکام اولی و ثانوی شرعی” است! دکتر کدیور، چنین ولایتی را از بازی با الفاظ بر ساخته‌اند، اما نشان نداده‌اند که کدام فقیه به چنین ولایتی قایل است. خروج از احکام اولی به سوی احکام ثانوی، آنهم با رعایت مصالح اقوی و آكد، نکته رایجی بر السنه فقهای قایل به ولایت فقیه است، اما خروج از احکام ثانوی، چه معنایی دارد؟! کدام فقیه شیعی یا حتی سنی، برای نبی و امام و بالتبع، فقیه جامع الشرائط، فعل ما یشاء کائنا ما کان ولو خلاف شرع را که عبارت اخرای اباحیگری و لایبالی‌گری است مجاز و در حدود اختیارات شمرده است؟! اصولاً احکام ثانویه از عناوین ثانویه موضوعات ناشی می‌شوند و عناوین ثانویه در ابواب مختلف فقه تبیین شده‌اند نظیر: ضرورت و اضطرار، ضرر و زیان، عسر و حرج، اهم و مهم، حفظ نظام، مقدمه واجب یا حرام، امر و نهی پدر، نذر و... بنابراین خارج از احکام اولیه و ثانویه، چیزی جز فقدان تدین و تقوی نیست، امری که خود، موجب اسقاط فقیه از شرایط افتاء و قضاء و ولایت عمومی می‌گردد.

امام خمینی رحمه الله علیه، که وسیع‌ترین نوع ولایت را برای فقیه قایل بودند، در کتاب البیع (جلد دوم، ص ۴۶۱) ولی فقیه را در اعمال ولایت در حوزه امور عمومی، موظف به رعایت مصلحت جامعه اسلامی می‌شمارند و در کتاب ولایت فقیه چنین بیان می‌کنند که “حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرایط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است.” در نتیجه، نوع اول ولایت را آنچنان که جناب کدیور توصیف کرده‌اند و بازگشتش به خودسری و فقدان هر نوع ملاحظه و محدوده شرعی است، هیچ فقیهی حتی امام خمینی (ره) بیان نکرده و از آن حمایت ننموده‌اند تا آنکه بگوییم مرحوم آخوند در رد این نوع ولایت، مخالف دیگران عمل کرده است.

جناب آقای محسن کدیور، بیان نموده‌اند: “خراسانی اگرچه ولایت مطلقه معصوم را باور ندارد، اما با توجه به رای مشهور بر وفاق آن، آن را بدعت نمی‌شمارد، اما اعتقاد به ولایت مطلقه غیر معصوم، چه فقیه و چه غیر فقیه را بدعت می‌داند.” استناد دکتر کدیور در دعوی اخیر به این عبارت در یکی از نامه‌های خراسانی است:

“... مشروطیت دولت، عبارت اخرای از تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد، از اظهر ضروریات دین اسلام... محسوب است و فعال ما یشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هر کس از احکام دین شمارد، لااقل مبدع خواهد بود” (نامه

(۴۲) (۳)

ظاهرا در اینجا جناب دکتر کدیور دچار **misunderstanding** شده، ولایت مطلقه فقیه نزد قائلان به آن را فعال ما یشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم پنداشته‌اند. امام خمینی(ره) به عنوان قاطع‌ترین قائل به ولایت مطلقه فقیه در کتاب البیع (ج ۲، ص ۴۹۷) توضیح می‌فرماید: “آنچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از امور مربوط به حکومت ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌باشد. در صورتی که آنان ولایتی از جهات دیگر داشته باشند، فقیه چنین ولایتی را ندارد. بر این اساس، اگر قائل بشویم که معصوم، حق طلاق دادن همسر مرد یا فروش مال او یا گرفتن مال از او حتی با فرض عدم وجود مصلحت عمومی را دارد، چنین اختیاری برای فقیه ثابت نیست.” در واقع، لا اقل، سه چیز، اختیارات ولی فقیه را حتی اگر قائل به اطلاق ولایت فقیه شویم، محدود می‌سازند: ۱- عدم ولایت در زندگی خصوص مردم مگر در موارد تعارض با مصلحت عمومی، ۲- نفی ولایتهای اختصاصی معصوم نظیر جهاد ابتدایی که به دلیل خاص از حوزه اختیارات غیرمعصوم خارج است، ۳- رعایت مصلحت جامعه اسلامی.

بنابر این باز مشاهده می‌شود که هیچ قول بدیع و منحصر به فردی در اندیشه مرحوم صاحب کفایه دیده نمی‌شود و همان را که ایشان بدعت می‌شمارد، حضرت آیت‌الله روح الله موسوی خمینی نیز مردود می‌داند.

نوع دوم و سوم ولایت در شماره بعد خواهد آمد.

پی‌نوشتها:

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه (-۱۳۲۹ ۱۲۵۵ هجری قمری)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۵ همان، ص ۱۷
- ۲- همان
- ۳- همان ص ۱۸

قسمت هفتم

دکتر محسن کدیور معتقد است جناب آخوند خراسانی، به طور کامل با ولایت فقیه مخالف بوده است. برای سنجش صحت و سقم این امر به بررسی تحلیلی اندیشه‌های آخوند پرداخته‌ایم. در این شماره به بررسی نوع دوم و سوم ولایت می‌پردازیم.

نوع دوم و سوم ولایت

جناب محسن کدیور می‌نویسند: “نوع دوم ولایت، ولایت عامه یعنی تصرف در حوزه عمومی در چارچوب احکام شرع یا جواز تصرف در عامه امور مجاز شرعی. خراسانی، برای پیامبر و ائمه چنین

ولایتی قائل است. او برای هیچ غیر معصومی، ولایت عامه قائل نیست. وی معتقد است که ادله شرعی از اثبات ولایت عامه فقیه عاجز است.”

نیز می‌نویسند: “نوع سوم ولایت، ولایت در امور حسبیه است. مراد از امور حسبیه، اموری است که در هیچ شرایطی نباید ترک شود و انجام آن از سوی هر یک از مکلفین، تکلیف را از بقیه ساقط می‌کند... اکثر فقها به ولایت فقیه در امور حسبیه قائلند که از آن به اختیارات حاکم شرع تعبیر می‌شود. خراسانی در حوزه امور حسبیه، دو قول متفاوت دارد.”

دکتر کدیور معتقدند که آخوند خراسانی، ابتدا قائل به ولایت فقیه از باب جواز تصرف قدر متیقنی بوده است، اما بعد از این نظر برگشته، هر گونه حق ویژه‌ای را از فقها سلب کرده است. پیش از آن که وارد بررسی و نقد این انتسابات شویم، باید توجه داده شود که اصل دو رای‌ی بودن مرحوم آخوند، چندان قابل دفاع نیست. استناد دکتر کدیور برای رای دوم مرحوم آخوند به یکی از نامه‌هایی است که ایشان در ذیحجه ۱۳۲۶ قمری نگاشته‌اند. اما باید به نادرستی این روش برای جمع‌بندی آرای اندیشمندی همچون مرحوم آخوند خراسانی تاکید نمایم. نامه مزبور، به صراحت، از “تکلیف فعلی” سخن می‌گوید و از اینکه مصالح چنین اقتضا می‌کنند... اصولاً نامه‌های سیاسی مرحوم آخوند، در برابر آثار فنی فقهی ایشان، قابل استناد نیستند، چه اولاً آثار فقهی، لحاظ مصالح و در نظر گرفتن بافت سیاسی حاکم در آنها مشهود است و ثانیاً وضعیت مخاطبین (که طلاب و فقها یا صاحبان دانش تخصصی فقه و اصول نبوده‌اند) توقع یافتن مباحث ریشه‌ای و اصولی در آن نامه‌ها را کنار می‌نهد.

به عنوان مثال، در مکتوبات سنه ۱۳۲۵ قمری، مرحوم آخوند به عنوان تبریک به مجلس شورای ملی، طی نامه‌ای می‌نویسند:

“... در این موقع گرامی که به حمد الله تعالی و حسن عنایت و به توجهات مقدسه حضرت حجت عصر ارواحنا فداه، پریشانی‌ها و ویرانی‌های ناشی از استبدادات و قصر انظار به اغراض شخصیه و اغماض از مصالح نوعیه را نوبت به پایان و به اقتضای کمال دین پروری و خلوص نیت ذات اقدس شاهانه ادام الله تعالی سلطانه و سعادت این عهد فرخنده که پاینده باد قلب مبارک همایونی که بین اصبعی الرحمن است به عقد این مجلس خجسته که نخستین مرحله ترقی است منعطف فرمودند لازم دانسته پس از قیام به وظایف دعاگویی آن ذات اقدس اعلی و اداء شکر آن مواهب عظمی به مراسم تبریک مبادرت نموده...” (۱)

آیا می‌توان از نامه فوق، تمایل باطنی آخوند به سلطنت را استنباط نمود و یا از دعاها و توصیفات سلطان نوازانه آن، قول آخوند به مشروعیت پادشاهی یا لاقول، مجاز بودن آن از نظر شارع را برداشت

کرد؟ همگان نیک می‌دانند که نامه‌نگاری در حوزه اجتماعی و سیاسی، اقتضائات خاصی دارد و نمی‌توان تمامی مندرجات آن را باورهای اصولی و نهایی نویسنده دانست.

همچنین در نامه‌ای دیگر می‌خوانیم:

“... ان شاء الله تعالی همواره ظل عطف و مهربانی بر مفارق مسلمین مستدام و در تشیید این اساس قویم بروجی که تمام کارگزاران دولت و کافه اهل مملکت تخلف از قوانین مشروطیت را خیانت و عداوت به ذات اقدس و جدا موجب مواخذه دانسته، اتباع آن را بر عهده شناسند، بذل عنایت مجدانه فرموده...” (۲)

آیا می‌توان به ظاهر این نامه که دفاع اکید از سلطنت مشروطه است، استناد نمود و نظر فقهی آخوند خراسانی را مطلوبیت شرعی مشروطیت آن هم در خدمت پادشاه (ذات اقدس) شمرد؟! آیا نه این است که آخوند در نامه نگاری، شرایط روز را لحاظ می‌کند و چون در آن زمان، سرنگونی سلطنت و جایگزینی جمهوری یا حاکمیت ولی فقیه، اصولاً قابل تخیل هم نبوده است، به ناچار، با فرض استقرار سلطنت، راهی برای احقاق پاره‌ای از حقوق ملت و اجرای احکام شرع و حفظ بلاد شیعی از تسلط اجانب کافر می‌جوید؟!

مآلاً، آن متونی که قابلیت استخراج نظر نهایی و رای علمی آخوند در باب ولایت فقیه را دارند، همان متون فنی فقهی ایشان است نه نامه‌هایشان.

دکتر کدیور اینچنین وارد توضیح نظر مرحوم آخوند در باب ولایت فقیه در امور حسبه می‌شوند:

“ [آخوند] در آثار متقدمش، پس از اشکال در دلالت تمامی ادله بر ولایت استقلالی و غیر استقلالی فقیه، همانند دیگر منکران ولایت فقیه، تصریح می‌کند:

در دلالت این ادله بر ولایت استقلالی و غیر استقلالی فقیه اشکال است، اما این ادله باعث می‌شوند که در میان کسانی که احتمال اعتبار مباشرت یا اذن یا نظرشان می‌رود، فقیه، قدر متیقن باشد، آنچنان که در فقدان فقیه، مومن عادل، قدر متیقن افراد جایز التصرف است (تعلیقات مکاسب، شماره ۱۳).

“معنای فنی عبارت فوق، جواز تصرف فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن است، نه ولایت فقیه در امور حسبیه. تصرف در امور حسبیه از باب ولایت با احراز مصلحت مولی علیهم مجاز است، اما جواز تصرف از باب قدر متیقن زمانی مجاز است که مسئله به مستوای ضرورت و اضطرار رسیده باشد. بنابراین، جواز تصرف از باب قدر متیقن، اضیق از جواز تصرف از باب ولایت است. ... برخی فقیهان معاصر همانند سید محسن حکیم، سید احمد خوانساری و سید ابوالقاسم خویی با انکار مطلق ولایت فقیه، جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن را در امور حسبیه پذیرفته‌اند.

“قول دوم. خراسانی در رای متاخرش قدمی به پیش می‌نهد و با تردید در اجرای اصل عملی از باب قدر متیقن، به جای اینکه امور حسبیه را به فقها بسپارد یا آنها را بر دیگران متقدم بدارد، متصدی آن را عقلای مسلمین و ثقات مومنین معرفی می‌کند:

“باز نظر به مصالح مکنونه باید مطویات خاطر را لمصلحه الوقت کتمان کرد و موجزا تکلیف فعلی عامه مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مومنین مفوض است و مصداق آن، همین دار الشورای کبری بوده که به ظلم طغات و عصات جبرا منفصل شد. امروزه بر همه مسلمین واجب عینی است که بذل جهد در تاسیس و اعاده دارالشورا بنمایند. تکاهل و تمرد از آن به منزله فرار از جهاد و از کبائر است (نامه ۳۶).” (۳)

بررسی انتقادی

استناد اخیر دکتر کدیور مبنی بر عدم اعتقاد مرحوم آخوند خراسانی به هر گونه حق ویژه فقها در امور حسبیه، کاملاً نادرست است. برای نشان دادن این نادرستی و اثبات آنکه جناب آخوند به ولایت فقیه اعتقاد داشته است (گرچه این را ولایت (مطلقه نمی‌دانسته است)، بحث را به چند مرحله تقسیم می‌کنیم:

۱- شواهد و قراین اعتقاد آخوند خراسانی به ولایت فقیه

۲- تصریح آخوند خراسانی به ولایت فقیه در نوشتارهای فنی خود

۳- نقد برداشت دکتر کدیور از نامه‌های آخوند خراسانی

بررسی این موارد در شماره‌های بعد...

پی‌نوشتها:

۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی

صاحب کفایه ص ۱۶۸

۲- همان ص ۱۷۵

۳- همان صص ۲۱۳-۲۱۵

.....

قسمت هشتم

شواهد و قراین اعتقاد آخوند خراسانی به ولایت فقیه

۱- صدور احکام ولایی از سوی مرحوم آخوند دلالت دارد بر اینکه ایشان خود را به عنوان ولی فقیه

قلمداد می‌نموده است:

الف) صدور حکم جهاد:

مرحوم آخوند و مراجع دیگر در نامه‌ای حکم جهاد صادر فرموده‌اند:

“به سبب هجومی که از هر طرف، بر اسلام شده است، عالم اسلامیت در هیجان است. ماها به صفت ریاست مذهبی بر هشتاد میلیون نفوس جعفری که در ایران و هندوستان و سایر نقاط است متفقا و جوب هجوم جهادی و دفاعی را حکم نمودیم و بر عموم مسلمین، تجزیه مسببین اراکه دماء اسلام و صیانت دین محمد(ص) فرض عین است و به خاک پای پادشاه که حامل امانات مقدس و خادم الحرمین الشریفین و خلیفه اسلام است عرض اعلام می‌داریم که دریغ نفرمایید از دادن لواء الحمد نبوی (ص) به مسلمانانی که از اقطار عالم برای دفاع جمع خواهند شد. زمان محافظه سیاست اروپا گذشت. استرحام می‌شود که به مقتضای شریعت و شان خلافت فرمان فرمایید.

محمدکاظم الخراسانی، سید اسماعیل بن صدر الدین العاملی، عبدالله المازندرانی، محمدحسین الحائری المازندرانی” (۱)

دو عبارت “ریاست مذهبی بر هشتاد میلیون نفوس جعفری” و “حکم نمودیم” کاملا نشان از صدور حکم حکومتی دارند و حکم حکومتی، تنها از ناحیه ولی امت متصور است، چه اینکه هرگونه رجوع به رای مردم یا نیاز به تصویب مقامات منتخب دولتی و عبور از مجرای قوای مقننه و مجریه را نفی می‌کند.

سخن از پادشاه و توصیفات عالییه او و کاربرد واژه متواضعانه “استرحام می‌شود”، نشان از نوعی تقیه و لحاظ مصالح زمان دارد که استدلال پیشین ما مبنی بر عدم اعتبار ظواهر نامه‌ها جهت استنباط نظر واقعی آخوند را تقویت می‌کند.

همچنین در نامه شماره ۳۵ آمده است:

“به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم، الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد و سعی بر استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه ... است.” (۲)

مشاهده می‌شود که مرحوم آخوند و مراجع دیگر نجف، از مسند ولایت، حکم حکومتی صادر می‌کنند، دادن مالیات را حرام نموده، دفع محمدعلی شاه قاجار (“سفاک جبار”) را واجب و سعی در استقرار مشروطیت را از اعظم واجبات اعلام می‌کنند. بدین لحاظ، مشروطیت مورد حمایت آخوند خراسانی، قابل مقایسه با مجلس شورای اسلامی در زمان ولایت امام خمینی(ره) می‌شود. یعنی اگر ولی فقیه، ساز و کار جمهوریت را برای حفظ مصالح کشور اسلامی و رعایت عدل و انصاف و مداخلیت مردم در اداره امور کشور مصلحت ببیند (که قطعاً هم مصلحت است و عدم توجه به جایگاه مردم در اداره امور و تعیین

سرنوشت خویش، مخالف مقتضای تقوا در ولی فقیه می باشد)، بدون هیچ تنافی میان ولایت و جمهوریت می توان جمع نمود (منتها جمهوریت تحت اشراف و حاکمیت ولی فقیه نه جمهوریت سکولار حاکم بر ولی فقیه که جز یک مفتی یا منصب صوری از ولی فقیه باقی نمی گذارد).

ب) بی اعتباری کلیه قراردادهای حکومت غاصب محمدعلی شاه:

“لازم است از جانب این خدام شرع انور که روسای روحانی ملت ایرانیم به توسط سفرا و جراید رسمیه دول معظمه همگی رسماً اعلام نمایند که به موجب اصل ۲۴ و ۲۵ نظامنامه اساسی دولت ایران حق هیچگونه معاهده و استقراض بدون امضای پارلمان ندارد و امروزه انجمن ایالتی تبریز به جای پارلمان ایران است.” (۳)

سخن گفتن به عنوان روسای روحانی ملت و تاکید بر رعایت اصول قانون اساسی و تعیین انجمن ایالتی تبریز به عنوان جایگزین موقت پارلمان ایران و بلوکه کردن روابط بین الملل، مجموعاً سیمای یک حاکم مقتدر را نشان می دهند، حکومتی که از ناحیه شرع (و نه مردم) به آنان تفویض شده است.

ج) حکم تحریم مراودات با دولت:

مرحوم آخوند در دوران بسته شدن مجلس توسط استبداد محمدعلی شاهی طی نامه ای می نویسد:

“مادامی که مجلس شورای ملی در ایران اقامه نشده گرفتن تذکره اقامت و دادن مالیات به مامورین ایران و مطلق معاونت به آنها حرام و از مصادیق اعانت این سفاک ظالم است.” (۴)

اما بعد از استعفای محمدعلی شاه می نویسد:

“به عموم ملت ایران اعلام می شود: ارتفاع حکم حرمت ادای مالیات و لزوم اهتمام در رفع انقلابات را سابقاً بعد از تغییر سلطنت اعلام، باز هم تاکیداً اظهار می شود: البیوم حفظ مملکت اسلامی به امنیت کامله و تمکین از اولیای دولت متوقع و اندک انقلاب موجب مداخله اجانب و دشمنی به دین اسلام است...” (۵)

صدور حکم حکومتی با توجه به شرایط و رعایت اصلح جهت حفظ جان و مال و استقلال شیعیان، جز از ولی شرعی بر نمی آید و اگر مرحوم آخوند، عملاً خود را دارای چنین ولایتی نمی دید، از صدور فتاوی عادی و احکام اولیه یا فراتر ننهاد، وارد وادی احکام ثانویه که یک زمان اعلام و یک زمان مرتفع می گردند، نمی شد.

د) دستور به ایجاد نظم پس از استعفای محمدعلی شاه:

“چون به حمدالله ماده فساد قلع و مقاصد مشروعه ملت حاصل است بر عموم لازم و واجب است که ممالک را از هرج و مرج امن و منظم داشته...” (۶)

ه) حکم عفو عمومی پس از فتح تهران با تاسی به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه. (۷)
 و) واجب نمودن حمایت از شخصی خاص:
 مرحوم آخوند خراسانی با شنیدن اذیت و آزاری که در لارستان بر حاج سید عبدالحسین لاری در امر مشروطیت رفته است حکم صادر کرده‌اند که:
 "... تقویت و همراهی با جناب حجت‌الاسلام آقای حاجی سید عبدالحسین [لاری] دامت برکاته، لازم و اجر مجاهدین فی سبیل‌الله را دارند و مخالفت با مقتضای حدیث الراد علیهم کالراد علی‌الله و هو فی حد الشرک." (۸)

ز) لزوم اخراج سید حسن تقی‌زاده از مجلس و حکومت:
 مرحوم آخوند در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ قمری، دستور فرموده‌اند سید حسن تقی‌زاده که "ماده فاسده" است، مقطوع الاثر گردد بدون آنکه غائله‌ای بپا شود: "بدون ترتیب هیچ غائله به کلی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمرة ساقط شود." (۹)
 نیک آشکار است که حکم به اخراج نماینده‌ای که با رای مردم به مجلس فرستاده شده است، دخالت در حکومت و محدود کردن حق حاکمیت مردم است و این نیست مگر نوعی ولایت شرعی که بر رای و خواست مردم، سلطه و برتری دارد.

ح) موارد بسیار دیگر نظیر:
 الزام شرعی به تبعیت از وزارت جنگ، (ص ۲۴۲) لزوم اسلامی شدن قانون عدلیه و اداره معارف و مدارس و مکاتب، (ص ۲۵۵) حکم صادر کردن در مورد مقاله‌ای که استخفاف به حکم آیه قصاص کرده بود، (ص ۲۵۶) تعیین تکلیف مردم و مسلمانان بوشهر، (ص ۲۳۵) تعیین حدود قانونگذاری در مجلس و لزوم نظارت روحانیون بر مجلس و...
 دیگر قرائن در شماره بعد...

مستندات

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه، (۱۳۲۹-۱۲۵۵ هجری قمری) صص ۳۰۰-۳۰۱
- ۲- همان، ص ۲۱۰
- ۳- همان، ص ۲۱۶
- ۴- همان، ص ۲۲۶
- ۵- همان، ص ۲۳۸
- ۶- همان، ص ۲۳۸
- ۷- همان، ص ۲۳۹
- ۸- همان، ص ۲۳۹

.....
قسمت نهم

در شماره پیشین به برخی قرائن بر موافقت و همدلی آخوند خراسانی با ولایت فقیه اشاره شد. حال به بیان بقیه قرائن می‌پردازیم.

تقریظ بر کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله

مرحوم آخوند خراسانی در ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۷ به عنوان تقریظی بر کتاب شاگردش، مرحوم نائینی می‌نویسند:

رساله شریفه تنبیه الامه و تنزیه المله که از افاضات جناب مستطاب شریعت مدار صفوه الفقهاء و المجتهدین ثقه الاسلام والمسلمین العالم العامل آقا میرزا محمدحسین النائینی الغروی دامت افاضاته است اجل از تمجید [است] (۱).

حمایت از کتاب مرحوم نائینی که حامی ولایت فقیه است ظهور در عدم مخالفت جناب آخوند با اصل ولایت فقیه می‌باشد. زمان نگارش این تقریظ که پس از نامه سابق الذکر به تاریخ ذیحجه ۱۳۲۶ قمری است، خود می‌تواند حاکی از آن باشد که نفی کامل ولایت فقیه (اگر فرضا آن را به آخوند نسبت دهیم)، رای متاخرتر آخوند نیست، بلکه پس از آن دوباره از ولایت فقیه ضمنا دفاع کرده‌اند.

مرحوم آیت‌الله نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله آنچنان محکم و قاطعانه از ولایت فقیه دفاع می‌نماید که آن را از قطعیات مذهب می‌شمارد: «از جمله قطعیات مذهب ما طایفه امامیه است که در این عصر غیبت علی مغیبه السلام آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضا شارع مقدس به اهمال آن حتی در این زمینه معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقها عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضا شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه اهمیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود.» (۲)

چگونه می‌شود که مرحوم آخوند، عدم ولایت فقیه را جزو قطعیات مذهب بیانگارد و آنگاه کتابی را که دقیقا به عکس، ثبوت ولایت فقیه را از قطعیات مذهب می‌شناسد، مورد تایید و تجلیل قرار دهد؟! بد نیست در اینجا استطرادا، به سخنی که دکتر کدیور راجع به کتاب فوق الذکر از مرحوم نائینی، در یکی از مقالاتش، نوشته است اشاره کنم. دکتر کدیور آنجا رویای آیت‌الله نائینی مبنی بر تایید کتاب تنبیه

الامه توسط صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جز دو موضع آن را نقل می‌کند. این دو موضع عبارت بودند از دو فصل که به طور فنی درباره نیابت فقهای عادل در عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست نگاشته شده بوده است. مرحوم نائینی می‌نویسد: «به قرائن معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود، با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند بی‌مناسبت بود، لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اختصار کردیم.» (۳)

با آنکه مرحوم نائینی، خود به عنوان بیننده رویا و با احاطه به فضا و قرائن موجوده در آن، عدم رضایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از دو موضع کتاب را به معنای عدم رضایتشان از آن دو فصل فنی، آن هم به جهت عدم تناسب با سطح غیر تخصصی کتاب، فهم کرده است، جناب کدیور بر ایشان خرده می‌گیرد و به گونه غریبی، این احتمال را می‌دهد که محتملاً امام عصر (عج) از اصل ولایت فقیه ناراضی بوده‌اند. آنگاه به گونه‌ای تعجب برانگیزتر، این امر را که صرفاً یک احتمال است، در قالب یک یقین مطرح می‌کنند: «از آنجا که بنابر مبانی خراسانی فقیه فاقد هر نوع ولایت و فاقد هرگونه حق ویژه در حوزه عمومی است، بی‌شک، امام عصر (عج) را نیز منکر ولایت فقیه می‌داند و لذا عدم رضایت ایشان را از دو فصل یاد شده به عدم رضایت از اثبات ولایت فقیه و استناد آن به مذهب باز می‌گرداند.» (۴)

به درستی نمی‌دانم که جناب دکتر محسن کدیور، نخواستہ یا نتوانسته ببیند که اگر امام عصر با اصل ولایت فقیه مخالف بوده‌اند، چرا تنها دو فصل یاد شده کتاب را نامرضی خویش اعلام فرموده‌اند و از عبارت سابق الذکر تنبیه المله که مربوط به فصل دوم آن است و به روشنی از ضروری مذهب بودن ولایت فقیه سخن می‌راند، تبری نجسته‌اند؟!

۳- تصریح به ریاست روحانی خویش

پیشتر دو مورد از نامه‌های آخوند خراسانی که در آنها به ریاست روحانی خویش تصریح فرموده است ذکر شد. موارد بیش از این است، از جمله ایشان در اعتراض به تجاوز روس به ایران، در نامه شماره ۵۰ می‌نگارند:

«ما روسای روحانی ملت ایران مقیم در نجف اشرف و کربلای معلی دعوت می‌نماییم دولت فخمیه فرانسه و آلمان و انگلیس را که...» (۵)

حال که قرائن روشنی برای قائل بودن آخوند خراسانی به ولایت فقیه ذکر شد، از آن روی که ممکن است این قرائن، مفید یقین و علم نباشند و صرفاً ظن ایجاد کنند، به نوشتارهای فنی آخوند مراجعه می‌کنیم تا به یقین از نظر و رای علمی ایشان مطلع شویم.

پی نوشتها:

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه (-۱۳۲۹)
- ۱۲۵۵ (هجری قمری)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۵، ص ۲۳۰
- ۲- به نقل از مقاله «بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران» نگاشته محسن کدیور در کتاب: بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۴۸
- ۳- «بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران»، ص ۲۴۸
- ۴- همان، ص ۲۴۹
- ۵- سیاستنامه ص ۲۳۱

.....

قسمت دهم

تصریح آخوند خراسانی به ولایت فقیه در نوشتارهای فنی خود

آخوند خراسانی در تقریرات القضاء ذیل مسئله چهارم، به اثبات ولایت فقیه پرداخته‌اند، اما با تعجب مشاهده می‌شود که جناب محسن کدیور، به تیتیر این مسئله، عبارت نامربوطی را در داخل گروه افزوده‌اند: «المساله الرابعه [فی عدم استلزام القضاءه الولایه العامه للفقیه.]» اصل عبارات مرحوم آخوند چنین است:

... و الاولی ان یتکلم فی المقام فی ان القضاءه و الحکومه بنفسهما هل تستلزمان الولایه علی التسخلاف و غیرها من الولایه علی القصر و الغیب و الاوقاف و الحکم فی غیر مورد التخاصم و التشاجر کالهلال و نحوه ام لا...؛

یعنی مرحوم آخوند در این مسئله می‌خواهند در این رابطه به بحث بپردازند که آیا دو عنوان «قضاوت و حکومت» که بیشتر اختصاصشان به فقیه روشن شده است، به خودی خود، مستلزم اثبات ولایتهای دیگر (نظیر ولایت در تعیین جانشین، ولایت بر قاصران و غایبان و اوقاف و صدور حکم در مواردی که اختلاف و مشاجره‌ای وجود ندارد مانند حکم صادر کردن در مورد هلال ماه نو ...) برای فقیه هستند یا خیر؟

ظاهر بعضی الاعلام نفی الریب عن دخول هذه الولايات عدی الولایه علی الاستخلاف فی مفهوم القضاء و یویده تعریف البعض له بانه و لایه شرعیه علی الحکم و علی المصالح العامه من قبل الامام. و لو نوقش فی دخولها فی مفهومه لکن لا ینبغی الارتیاب فی ان بعضها کالحکم بالهلال و الولایه علی القصر و الاوقات انما یکون من شئون القاضی عرفاً.

مرحوم آخوند، تنها یک رای را در رابطه با مسئله فوق الذکر نقل فرموده، تا انتهای مطلب از آن دفاع کرده‌اند. رای مزبور چنین است که بدون شک، این ولایتها (جز ولایت بر تعیین جانشین) در مفهوم قضا

داخلند (و نیازی نیست که ولایتهای مزبور را به استلزام از مفهوم قضا و حکومت بیرون کشید.) تایید این امر به تعریفی است که فقیهی از فقها از "قضاء" نموده است مبنی بر اینکه قضا، ولایت شرعی بر حکم و بر مصالح عمومی از سوی امام است. اگر کسی مناقشه کند و ولایات مزبور را داخل مفهوم قضا نشمارد، باز هم به اعتقاد مرحوم آخوند خراسانی نباید شک نمود که برخی از آن ولایتها نظیر حکم کردن در مورد هلال ماه نو و ولایت بر قاصران و اوقاف، به لحاظ عرفی از شئون قاضی هستند. تایید این نکته به آن است که قضات جور، به گمان باطلشان دارای چنین ولایتهایی بوده‌اند:

و یکشف عن ذلک ثبوت هذه الولايات لقضاء الجور بزعمهم الفاسد و تصدیهم لها و کونها من شئون قضاوتهم عندهم كما یفصح من ذلک خبر محمد بن اسماعیل: "قد مات رجل من اصحابنا و لم یوص فرفع امره الی قاضی الکوفه [فصیر] عبدالحمید القیم بماله... الحدیث."

حال که این امر روشن شد، نتیجه می‌شود که فقیه منصوب از سوی امام به عنوان قاضی و حاکم، دارای ولایتهای مزبور نیز هست:

فاذا تحقق ما ذکرنا من ان هذه الامور من شئون القضاة عرفا و لذا کاتوا قضاء الجور یتصدون لها حدیثا و قدیما فیحکم بثبوتها للرجل المنصوب من قبل الامام عموما و خصوصا قاضیا و حاکما.

سپس مرحوم آخوند برای تثبیت بیشتر این نکته، به رد شبهه می‌پردازند:

و کون مورد ادله النصب التنازع و التشاجر لاینافی ما ذکرنا اذ من المعلوم ان مجرد ذلک لا یوجب رفع الید عن ظهور الجعل قاضیا فی ذلک خصوصا بعد سوق العجل مساق العله لوجوب الرجوع. عبارت فوق در واقع، پاسخ سؤال و شبهه مقدر است. گویی کسی چنین شبهه کرده است که روایات دال بر نصب فقه به عنوان قاضی، مربوط به مواردی هستند که میان دو کس، نزاع و مشاجره رخ داده و به قاضی نیاز پیدا کرده‌اند و بنابراین، روایات مزبور تنها این امر را می‌رسانند که فقیه در مقام نزاع و مشاجره، به عنوان قاضی نصب شده است و حق تصرفات و اعمال ولایت در مقامهای دیگر را ندارد. پاسخ مرحوم آخوند چنین است که مورد، صلاحیت تخصیص حکم را ندارد، خصوصا اینکه معنای روایات چنین است که چون فقیه از سوی امام جعل و نصب شده است، نباید به سراغ قضات جور رفت. این تعلیل، می‌رساند که باید جعل و نصب امام، عام باشد و صرفا مربوط به مورد مشاجره و نزاع نباشد، وگرنه نمی‌توان از رجوع به قضات جور، بی‌نیاز شد.

مرحوم آخوند باز برای تثبیت بیشتر مطلب مورد نظر خویش، دو تایید دیگر می‌آورند:

و یود ذلک ان الامام انما صار فی مقام الردع عن الذهاب الی بابهم و التحاکم لیدیهم و لذا جعل الراوی العارف بالحلال و الحرام قاضیا فی قباهم و اقتضاء المقام و المقابله لجعل القاضی علی نحو جعل غیره

لايسوغ انكاره الا عن مكابر. مع ان الظاهر ان وجه الجعل و حكمته عدم احتياج الشيعه الى قضاء الجور
فما يحتاج اليهم سائر الناس من اهل البدع و الضلال و لا تتادى هذه الحكمه بجعل شيء من شئونهم و
وظائفهم و حينئذ فلا بد من تشخيص ما هو من شئون قضاتهم و حكامهم و قد عرفت ان الظاهر ثبوت مثل
الولاية على الحكم بالهلال و على القصر و الاوقاف لهم لما يشاهد من حال قضاء الجور فى عصرنا و من
معامله رعيتهم معهم مضافا الى ما تقدم من بعض الاخبار الداله على المفروغيه عن ثبوت نصب القيم على
الصغير لهم.

تا همين جا كاملا هويدا است كه تيتتر انتخابى دكتر كديور براى اين بحث يعنى "المساله الرابعه [فى
عدم استلزام القضاوه الولايه العامه للفقيه]"، تا چه اندازه، نامنطبق بر محتواى آن است و گويى نشان از
آن دارد كه دكتر كديور، ناخوانده، تيتتر زده اند! عبارت بعدى مرحوم آخوند، بسيار مهم است...

قسمت يازدهم

در بررسى عباراتى فنى از آخوند خراسانى بوديم كه ولايت فقيه را به اثبات مى رسانند. در انتهاى
شماره قبل گفته شد كه عبارت بعدى ايشان بسيار مهم است. حال به اين عبارات توجه فرماييد:
بل ربما يدعى ان المنساق من قوله (ع) "قد جعلته حاكما" المعنى الاوسع من ذلك بحيث تكون القضاوه
مع ما لها من الشئون عرفا من شئون الحاكم و وظائفه بدعوى ان جميع الولايات الراجعه الى السياسات
الكليه داخله فى مفهومه عرفا ان يكون من شئونه و وظائفه كذلك بتمامها او بعضها.
و ان ابيت عن ثبوت هذا المعنى الاعم له فلا اقل من ثبوت الولايات الثلاث مضافا الى الولايه على
الحكم فى مقام رفع الخصومه...

صراحت اين عبارت در ارجاع تمام شئون حكومتى (كه قضاوت و شئونش تنها يكي از آنها محسوب
مى شود به فقيه، صراحتى غير قابل مناقشه است. جناب دكتر محسن كديور كه متاسفانه تنها به دنبال اثبات
پيش فرضهاى ذهنى خويش است، نه تنها به معنى اين عبارات توجه نكرده، بلكه درست، خلاف معنا را
از خود برساخته، به آخوند نسبت داده است!

مرحوم آخوند، بيانات خويش را چنين جمع بندى مى فرمايد:

و بالجمله النظر فى حال قضاء الجور فى عصرنا و فى الاعصار السابقه و فى معامله الرعيه معهم و
فيما ارسلوه اصحابنا فى جمله آداب القاضى ارسال المسلمين مع اختلاف فتاويهم فى عموم الولايه للفقيه
يشرف الفقيه على القطع بان هذه الامور انما تكون من شئون القاضى عرفا بل قد عرفت امكان دعوى
ازيد من ذلك للفقيه الذى جعله الامام حاكما بدعوى ان المنساق منه ما هو اوسع مما ينساق من لفظه

“القاضي” اما با وسیعیه مفهومه عرفا من مفهومه [لغه] و بازیدیه ما له من الشئون من شئونه عرفا فیحکم بان جمیع ما یرجع الی السياسات العامه من اجراء الحدود و تنظیم البلاد راجع الیه.

“خلاصه آنکه توجه به حال قضات جور در زمان ما و در زمانهای پیشین و رفتار رعیت با آنان و توجه به آن صفاتی که فقهای شیعه در فهرست آداب قاضی به صورت مسلم پذیرفته‌اند با آنکه در عام بودن ولایت فقیه اختلاف نظر دارند، فقیه را در شرف یقین یافتن به این امر قرار می‌دهد که این امور [ولایت بر قاصران و اوقاف و صدور حکم در مورد هلال مثلا] قطعا از شئون عرفی قاضی هستند، بلکه شما فهمیدید که می‌توان مدعی ثبوت اختیاراتی بیش از این برای فقیهی شد که امام او را حاکم نموده است، بدین دلیل که آنچه از حاکم گردانیدن فهم می‌شود، چیزی بیش از آن چیزی است که از واژه “قاضی” فهم می‌شود، حال یا به خاطر آنکه مفهوم عرفی “حاکم”، وسیع‌تر از مفهوم لغوی آن است یا به خاطر آن که در عرف، شئون “حاکم” بیش از شئون “قاضی” است پس باید حکم داد به اینکه جمیع آنچه به سیاستهای عمومی باز می‌گردد مانند اجرای حدود و تنظیم بلاد، به حاکم باز می‌گردد.”

در عبارت بعد، آخوند خراسانی بیان می‌کند که این دلیل برای به دست گرفتن امور توسط فقیه، کامل و تام است و اگر این دلیل را نادیده بگیریم از ادله دیگر نمی‌توان آن را استنباط کرد (و آنگاه فقط باید چنین حکم کرد که حق ویژه فقیه تنها منحصر به مقام رفع خصومت و نزاع میان افراد است):

“و لو اغمض النظر عما ذکرنا لم یکن دلیل تظمنن به النفس علی جواز التصدی للفقیه لغیر الحکم فی مقام رفع الخصومه لان ما ذکره دلیلا علی ذلک من قوله (ع) “مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه... ”... و قول الحجه (ارواح العالمین له فداء) فی التوقیع الرفیع: “و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حتی علیکم و انا حجه‌الله” و غیر ذلک لا دلاله له اصلا...” (۱)

جناب دکتر کدیور، عدم دلالت این روایات مشهور بر ولایت فقیه را با آب و تاب نقل کرده است، (۲) اما از اینکه ولایت فقیه را مرحوم آخوند از دلیل دیگری (یعنی ادله قضاء و جعل حاکمیت) به طور کامل و با اطمینان استنباط کرده‌اند، غفلت ورزیده است اما بالسهو او بالتغافل.

در تعلیقات المکاسب (صص ۶۱ و ۶۲) نیز مرحوم آخوند، دلالت آیات و روایات بر ولایت مطلقه فقیه را رد می‌کنند، اما دلالتشان بر اصل فقیه را منتفی نمی‌دانند. بنابراین نهایتا می‌توان با جرات گفت که ایشان اصل ولایت فقیه را قبول دارند، هر چند اطلاق ولایت فقیه را مخدوش و محل اشکال دانسته‌اند.

حال می‌توان دید که این عبارات دکتر کدیور، چه میزان بی‌بنیادند:

“خراسانی با نفی ولایت فقها در امور حسبیه، مطلقاً به ولایت فقیه قائل نیست. ... خراسانی نخستین

فقیهی است که ولایت فقیه را در تمامی مراتبش حتی در امور حسبیه انکار کرده و ولایت بر مردم را (مقید به احکام شرع) منحصر در حضرات معصومین دانسته است” (۳) همچنین در بر شمردن ابتکارات آخوند، سومین ابتکار او را چنین توضیح می‌دهد: “[سومین ابتکار او] قایل نشدن به تقدم فقها یا حق ویژه فقیهان است چه از باب ولایت و چه از باب جواز تصرف به واسطه قدر متیقن. لذا می‌توان گفت خراسانی منکر حق ویژه فقها در حوزه عمومی است، چه از باب ولایت (در هر سه مرتبه ولایت مطلقه، ولایت عامه و ولایت در امور حسبیه) و چه از باب قدر متیقن در جواز تصرف در امور حسبیه. ... او درست نقطه مقابل آیت‌الله خمینی است که در میان فقیهان شیعه بیشترین حق ویژه را در حوزه عمومی برای فقیهان قایل است یعنی ولایت مطلقه با همان اختیارات پیامبر و امام در حوزه عمومی فراتر از احکام شرعی متعارف.” (۴)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قساعات سیاسی در آثار آخوند کلا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه (-۱۳۲۹)
- ۱۲۵۵ (هجری قمری)، ص ۱۱۴-۱۱۶
- ۲- همان، ص، شانزده و هفده
- ۳- همان ص ۱۸
- ۴- همان ص ۱۸

.....

قسمت دوازدهم

نقد برداشت دکتر کدیور از نامه‌های آخوند خراسانی

۱- نفی ولایت در امور حسبیه را دکتر کدیور از نامه ۳۶ آخوند خراسانی که پیشتر نقل شد، استنباط کرده‌اند. اما بسیار روشن است که عبارات دال بر لزوم کتمان اعتقادات درونی و لزوم بیان تکلیفی فعلی (حکم ثانوی) نشان می‌دهند که نظر و رای فنی آخوند خراسانی چیز دیگری است: باز نظر به مصالح مکنونه باید مطویات خاطر را لمصلحه الوقت کتمان کرد و موجزاً تکلیف فعلی عامه مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلا مسلمین و ثقات مومنین مفوض است... (۱)

گمان نمی‌کنم با آنچه پیشتر، از تقریرات القضاء نقل شد و نشان داد که آخوند خراسانی به جد و با مبانی مستحکم فقهی، مدافع ولایت فقیه است، بتوان به نامه فوق‌الذکر استناد کرد. حتی اعتقاد دکتر کدیور مبنی بر اینکه نامه فوق، زمانش متاخر از تقریرات القضاء است و نشان از تغییر عقیده آخوند در سالهای آخر عمر دارد نیز فاقد هرگونه صحتی است، زیرا در نامه‌های متاخرتر از نامه فوق، یعنی نامه شماره

۷۰ به مجلس مورخه ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۸ باز هم سخن از فقهای نافذ الحکومه و لزوم اجرای قوانین قضائیه بدانها رفته و حق ویژه فقها در آن حد که فضا و شرایط اجازه می‌داده به مجلس گوشزد شده است: قوانین راجعه به مواد قضائیه و فصل خصومات و قصاص و حدود و غیرذلک از آنچه صدور حکم در آنها وظیفه خاصه حکام شرع انور است و از برای هیئت معظمه دولت جز ارجاع به مجتهدین عدول نافذ الحکومه و اجرای حکم صادر کائنا ما کان مداخله و تصرفی نیست. البته وضع اینگونه قوانین و دستورالعمل حکام شرع انور هم از وظایف مجلس محترم ملی خارج و در شریعت مطهره مبین و معلوم و وظیفه مجلس محترم در این امور فقط تعیین کیفیت ارجاع و اجرا و تشخیص مصداق مجتهد نافذ الحکومه است بعون الله تعالی مصادیق واقعیه معین شوند ان شاء الله تعالی. (۲)

۲- دکتر کدیور، این عبارت را از آخوند خراسانی و دو مجتهد همراهش میرزا محمدحسین طهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی نقل می‌کند و آن را «عبارت تاریخی» می‌خواند:

داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعیه خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تاسیس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) با جمهور مسلمین است حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت. (۳)

عبارات نقل شده، بخشی از نامه ۳۲ در پاسخ به محمدعلی قاجار پس از تعطیلی مجلس است. آخوند خراسانی در این نامه، با اشاره به فضایح رژیم قاجار از به دست کفار افتادن دو ثلث ایران و به تاراج رفتن خزانه و مورد صدمه واقع شدن جان و مال مردم می‌نویسند:

و در این حال، شیعیان آل محمد از باطن ائمه هدی علیهم الصلوه و السلام استمداد نموده یکباره حرکت کردند و برای حفظ این قطعه باقیمانده از مملکت اسلامی و نجات از سفاکی و اسبنداد قاجاریه با مال و جان حاضر شده و به معاونت و امداد حضرت حجه‌الله عجل الله فرجه به مطلوب خود خواهند رسید. داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعیه خود... (۴)

برداشت دکتر کدیور از این نامه مبنی بر اعتقاد آخوند خراسانی به جمهوریت و نفی کامل ولایت فقیه، دچار خدشه‌های فراوانی است:

اولا با توجه به اینکه ایشان در دیگر نگاشته‌هایشان تصریح کرده‌اند که ولایت فقیه، امری اختلافی است، حال چگونه می‌توان باور کرد که در این نامه، نفی کامل آن را ضروری مذهب می‌شمارند؟! اتفاقا همین عبارت سنگین که از ضروری مذهب سخن به میان می‌آورد نشان می‌دهد مطلبی غیر اختلافی و

مورد قبول عموم فقها در حال بیان است. بدین قرینه و قرائن حالیه آن روزگار و مطالب مطرح شده در همین نامه می‌توان مدعی شد، جمله “حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) با جمهور مسلمین است”، نفی استبداد و سلطنت مطلقه است و لاغیر.

ثانیا سخن گفتن از سلطنت و پادشاهی مشروطه، که در دیگر نامه‌های آخوند دیده می‌شود، نکته قابل تاملی است و موید آن است که مقصود ایشان از “حکومت”ی که در عصر غیبت با جمهور مسلمین است، همان مجلس مشروطیت است. این مجلس به جهت آنکه در شرایط آن روزگار تنها راه تحدید سلطان و منع استبداد و احقاق حقوق ملت و اجرای عدالت و... (دیگر امور مرضی شارع) بوده است، مطلوبیت شرعی داشته است، چه اینکه عدل و قصر استبداد و امر به معروف و نهی از منکر و... جزو ضروریات شرع محسوب می‌شوند. ثالثا در این نامه آمده است: “عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت.” اگر تکلیف مسلمین، آن است که دموکراسی و جمهوریت را برقرار ساخته، سلطنت را سرنگون کنند، چرا در نامه‌های دیگر آخوند، روشنگری صریحانه‌ای در این رابطه دیده نمی‌شود (جز در مورد محمدعلی شاه آن هم به جهت آنکه مجلس را تعطیل کرده بود. به علاوه پس از فتح تهران و برقراری دوباره مجلس نیز دیده نمی‌شود که مبارزان را به کنار زدن سلطنت و برقراری نظام جمهوری سوق دهند.) در برخی نامه‌های دیگر حتی به صراحت از شاه حمایت می‌شود و در نامه شماره ۳۳، مجلس را حلقه اتصال میان شاه و مردم می‌داند. در نامه مزبور، چند امر را برای علاج مفاسد و ناهنجاری‌های داخلی مملکت می‌نویسند از جمله: دویم: تحصیل اتحاد کامل فیما بین دولت و ملت به طوری که از روی واقع و حقیقت، نه محض لفظ و صورت پدر و فرزند باشند. پادشاه تمام قوت بازو و ظهر و زانوی خود را به ملت داند و خود را حافظ و حارس نفوس و اعراض و اموالشان شناسد، آحاد ملت هم حیات ملی و حفظ شرف و هستی خود را در سایه عدل و رافت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از اهم نوامیس شمارند... مجلس شورای ملی همان رابطه اتحاد و اتصالی است که همیشه فیما بین دولت و ملت آرزومند آن بودیم. (۵)

این خود، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود عبارت نامه ۳۲، آن نیست که دموکراسی و عدم حق ویژه فقها، ضروری مذهب است بلکه نفی استبداد سلطان و احقاق حقوق مسلمین را مد نظر داشته است.

رابعا از همه مهمتر، با توجه به استدلالات فنی و فقیهانه آخوند در تقریرات القضاء، بر ثبوت ولایت فقیه و اینکه آنان به عنوان حاکم بر امور سیاسی از سوی امام علیه السلام نصب شده‌اند و با توجه به اینکه آخوند در هیچ نوشته‌ای از نوشته‌هایش و درسی از دروسش، استدلال فقهی بر نفی کامل ولایت فقیه و ارجاع امور عمومی به کافه مردم نیاورده است، مطلقا جایی برای تمسک به عبارت نامه ۳۲ جهت

اثبات حمایت آخوند از دموکراسی و نفی ولایت فقیه باقی نمی‌ماند و باید عبارت مزبور را بر وجوه دیگر نظیر نفی استبداد و نظایر آن حمل نمود وگرنه مجبور خواهیم شد بگوییم جناب آخوند در هنگام تدریس کتاب القضاء (حدود سال ۱۳۲۰ قمری) و اثبات ولایت فقیه، مخالف “ضروری مذهب” (“حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) با جمهور مسلمین است”) بوده‌اند و چند سال بعد یعنی تنها در اواخر عمر، بصیرت یافته از ضلالت رهایی یافته‌اند! اعاذنا الله من هذه الترهات!

پی‌نوشتها:

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه، صص ۲۱۳-۲۱۵
- ۲- همان، ص ۲۶۰
- ۳- همان، ص ۲۱
- ۴- همان، صص ۲۰۳-۲۰۴
- ۵- همان، صص ۲۰۵-۲۰۶

قسمت آخر

در این آخرین شماره از نوشتار حاضر، به نقد سومین استشهاد دکتر محسن کدیور و رد برداشت ایشان از نظرات آخوند خراسانی می‌پردازیم و مآلاً مطالب نوشتار سیزده قسمتی حاضر را جمع‌بندی می‌نماییم.

۳- دکتر محسن کدیور، اشاره به نامه ۳۳ آخوند می‌نماید: “وجوب اهتمام در تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از اظهر ضروریات دین اسلام و منکر اصول وجوبش کائنا من کان در عداد منکر سایر ضروریات دینی محسوب است و فعال ما یشاء و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هر کس از احکام دین شمارد، لااقل مبدع خواهد بود.” او از عبارت مزبور، چنین برداشت می‌کند که هیچ فرد بشری در نزد آخوند، ولایت مطلق ندارد و این، ضروری اسلام است. نتیجه این سخن آن است که آخوند به ولایت مطلقه فقیه باور ندارد. سزاوار است که در نامه مزبور تدقیق شود. مرحوم صاحب کفایه در این نامه بیان می‌دارد که آفات زیادی متوجه نعمت عظیم مجلس است:

این بود که هر کس با هر سلاحی که داشت حمله‌ور شد. یک دسته به اسم دینداری و نسبت دادن اساس مشروطیت به مذهب مزدک و باب و نحو ذلک که تماماً بی‌ربط و ضد حقیقی آن اساس قویمه و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست، بر سر و سینه زده مسلمانان پاک عقیده را محض هوای نفس تکفیر کرده به کشتن دادند. دسته دیگر هم به اسم دولت خواهی بر اریکه سلطنت احاطه و چه

خودکشی‌ها کردند... حالا با اغماض از سرگذشت گذشته اولاً محض حفظ احکام الهیه عز اسمہ و ضروریات دینیہ از دسیسہ و تغیر مغرضین و مبدعین لازم است این معنی را به لسان واضحی که هر کس بفہمد اظہار داریم کہ مشروطیت دولت عبارت اخری از تحدید استیلا و قصر تصرفات جابرانہ متصدیان امورات از ارتکابات دلخواہانہ غیر مشروطہ بہ قدر امکان و وجوب اہتمام در تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور بہ ہر درجہ کہ ممکن...

از عبارات فوق می‌توان فہمید کہ حمایت آخوند از مشروطیت، نہ بہ جہت مطلوبیت ذاتی آن نزد شارع بلکہ بہ جہت مقدمیت آن برای اموری نظیر تحدید استیلا و ممانعت از ارتکابات دلخواہانہ غیر مشروطہ بودہ است. روشن است کہ چنین حمایت مدلی از مشروطیت بہ هیچ وجہ معنای مخالفت با ولایت فقیہ را ندارد، چہ اینکہ بنا بر آنچه در بخشہای پیشین این نوشتار تبیین شد، ولایت فقیہ، متضمن استیلائی استبدادآمیز و ارتکابات دلخواہانہ نیست. مرحوم آخوند در ادامہ این نامہ می‌نویسد:

و علیٰ ہذا وظیفہ حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در این است کہ چنانچہ اعلیٰ حضرت اقدس سلطان عثمانی با کمال مساعدت مجدانہ این اساس سعادت را استوارتر فرمودہ عنایات محیرالعقول در این زمان قلیل مبذول و تمام مسلمانان روی زمین را چنانچہ ما ہم برای شاہنشاہمان آرزومند و جز حسرت بہرہ نبردیم فدوی خود فرمودہ‌اند... آن اعلیٰ حضرت اقدس ہم ہمین سنجیہ مرضیہ را رفتار فرمودہ،... عدم تخطی از مواد قانون اساسی... را اجرا و... تمام معاندین این اساس سعادت را محفظ تحفظ از سموم وساوس انفاستان از ساحت سلطنت تبعید فرمودہ، حقیقت سلطنت و لذت جہانبانی را بہ بسط عدالت و جلب قلوب ملت ادراک فرمایند، ان شاء اللہ تعالیٰ. (۱)

کاملاً آشکار است کہ حمل عبارات فوق از ظاہر شاہ پرستانہ و سلطنت طلبانہ کہ قطعاً بہ تقیہ مطرح شدہ‌اند، ضروری است. نقل عبارات فوق، فضای بحث را روشن می‌سازد و نشان می‌دہد کہ حکومت فقیہان در آن بازہ زمانی، اصولاً محل بحث و حتی دارای فرض و تصور نیز نبودہ است تا آنکہ بگوییم مرحوم آخوند از میان سہ نوع حکومت سلطنت استبدادی، حکومت مشروطہ و ولایت فقیہان، بہ دومی گراییدہ و قسم اول و سوم را منتفی و مخالف شرع دانستہ است. در واقع، مرحوم آخوند از میان دو امر ممکن و متصور در آن زمان یعنی سلطنت استبدادی و سلطنت مشروطہ، دومی را عجالتاً و با دید آلیت و ابزاریت پذیرفتہ و اقرب بہ شرع شمردہ است، ("وظیفہ... فعلاً منحصر در این است کہ...".)

حتی اگر فرض کنیم کہ عبارت "فعال ما یشاء و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را ہر کس از احکام دین شمارد، لا اقل مبدع خواہد بود"، منحصر بہ سلطنت و نظام شاہنشاهی نیست و عمومیت دارد، باز شامل ولی فقیہ نمی‌شود، زیرا طرفداران نظریہ ولایت فقیہ، آن را همان ولایت امام و بہ

دستور امام علیه السلام می‌دانند و بنابراین ولایت فقیه، فعال ما یشاء دانستن خود معصوم است، نه غیر معصوم. به علاوه، ولایت فقیه، مقید به رعایت شرع و دین و رعایت مصلحت مسلمین و مداخلیت دادن آنان در حکومت است و در صورت تخلف از این اصول، دیگر ولایتی برای او نخواهد بود. حال این کجا و “فعال ما یشاء مطلق الاختیار بودن غیر معصوم” آنچنان که در سلطنت دیده می‌شود کجا؟! و چرا باید این عبارت آخوند را به معنای نفی ولایت مطلقه فقیه گرفت؟!!

نکات نهایی

در یک جمع‌بندی نهایی، می‌توان نظرات مرحوم آخوند خراسانی را چنین برشمرد و قرائت دکتر کدیور از ایشان را کاملاً باطل دانست:

- ۱- آخوند خراسانی از “سلطنت مشروطه” دفاع می‌کند و آن را اقرب به شرع می‌داند.
- ۲- دفاع آخوند از سلطنت مشروطه، به جهت تحقق اغراض شرعی است و مآلاً باید دفاعش را لمصلحه الوقت و حکم ثانوی تلقی نمود.
- ۳- آخوند خراسانی، خود را “رئیس روحانی” و عملاً ولی فقیه می‌داند، احکام ثانوی مانند جهاد، تحریم مالیات دادن به ایادی استبداد محمدعلی شاهی و... صادر می‌کند، دخالت در مجلس می‌کند، دستور اخراج نماینده‌ای را که مردم انتخاب کرده‌اند صادر می‌نماید و...
- ۴- آخوند خراسانی، مصوبات مجلس را منوط به عدم مخالفت با نظر روحانیت ناظر می‌داند و این با دموکراسی اصلاً نسبت ندارد.
- ۵- آخوند خراسانی در نامه‌های سیاسی خویش، آنگونه که از قرائن حالیه قطعیه بر می‌آید، نسبت به حکومت فقها، نه اثباتاً و نه نفیاً سخن نگفته است، زیرا چنین حکومتی نه مورد ابتلا بوده و نه مورد سؤال و نه حتی در خیال کسی می‌گنجد است. تمام مسائل حاد سیاسی آن دوره، بر دو امر متمرکز بوده است: یکی استبداد شاهی و دیگری تسلط اجانب بر مناطق وسیعی از کشور شیعی ایران. آنچه از تفویض امور به جمهور در عصر غیبت یا عدم امکان دولت مشروعه در دوران غیاب امام معصوم و انکار اطلاق ولایت غیر معصومین در نامه‌های آخوند دیده می‌شود، همگی به نفی استبداد اشارت دارند نه به نفی ولایت فقها که در نظر حامیان، استمرار همان ولایت معصومین محسوب می‌شود.
- ۶- عمده‌ترین اغراض شرعی‌ای که آخوند از سلطنت مشروطه دنبال می‌فرمود، نفی استبداد و حفظ استقلال کیان اسلامی و شیعی بوده است. مثلاً در یک نامه می‌نویسد: “شدت اهتمام و جهادمان در این باب فقط نه محض تقلیل ظلم و قطع ید تعدیات جائزین است، بلکه غرض اصلی حفظ بیضه اسلام و تخلیص ممالک از تسلط کفار است.” (۲) در نتیجه، مشروطیت، در نظر آخوند، طریقت به سوی

اغراضی داشته است که دارای مطلوبیت شرعی‌اند، نه موضوعیت. از همین رو است که پس از گذشت چند سال از مشروطیت و کشف فقدان طریقت، واکنش‌های گویایی از همسنگران آخوند دیده شد: مرحوم آیت‌الله نائینی (جمع‌آوری نسخ کتاب تنبیه الامه (۳)) و آخوند ملا عبدالله مازندرانی که نوشت: «آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن [تقی زاده و...] گرفتار شدیم.» (۴)

۷- آخوند خراسانی، در امور حسبیه، حق ویژه فقها را لااقل از باب قدر متیقن، به رسمیت می‌شناسد و اگر این امر را به آنچه خود دکتر محسن کدیور ذکر کرده‌اند ضمیمه کنیم، قایل شدن آخوند به حق ویژه فقها در حوزه عمومی و سیاسی، قطعی است. دکتر محسن کدیور در ضمن بر شمردن ابتکارات خراسانی نوشته است: «دومین ابتکار خراسانی در این زمینه، گسترش و توسعه حوزه امور حسبیه از اموری از قبیل سرپرستی افراد بی‌سرپرست به اموری در قواره مجلس شورای ملی است یعنی ارتقای امور حسبیه به حوزه امور عمومی و سیاسی. او در این توسعه، پیشگام است.» (۵)

۸- آخوند خراسانی در برخی مباحث فنی خود (مشخصاً در تقریرات القضاء)، بالصراحه، ولایت فقیه را جزما و قاطعانه اثبات می‌کند (هرچند نه از طریق روایات رایج در اثبات ولایت فقیه بلکه از طریق مفهوم قضاء و حکومت).

پی‌نوشتها:

- ۱- محسن کدیور، سیاست نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه، صص ۲۱۳-۲۱۵
- ۲- همان، ص ۲۲۳
- ۳- روزنامه حبل المتین، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، صص ۲۰-۲۱، به نقل از فراز و فرود مشروطه، ص ۳۶۸
- ۴- فراز و فرود مشروطه، ص ۳۶۷
- ۵- سیاست نامه خراسانی، ص ۱۸

وبسایت رسمی محسن کدیور